

# ایران شناسی

عبدالنبی قیوم

پروفیسر، گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرنال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## نگاهی جامعه‌شناختی به زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان

عبدالنبی قیم\*

### چکیده:

کشور ما ایران، با کوه‌های سر به فلک کشیده، جلگه‌های سرسبز، دشت‌های حاصلخیز، کویرهای خشک و لم‌یزرع و آب‌های نیلگون در شمال و جنوب، آمیزه‌ای از مناطق جغرافیایی مختلف با آب و هوای متفاوت است. وسعت سرزمین ایران به همراه تنوع جغرافیایی و تنوع آب و هوایی باعث گردیده تا مردمانی با ویژگی‌ها و آداب و رسوم خاص در آن سکنی گزینند. این مردم، اجزای پیکره‌ای بزرگ و یکپارچه به نام ملت ایران هستند که با پیشینه مشترک، تاریخ این مرز و بوم را رقم زده‌اند.

از جمله اجزای این پیکره بزرگ که نقش فعال و مؤثری در تحولات شش قرن اخیر این خطه از میهن داشته‌اند، مردم عرب خوزستان هستند که در بخش جلگه‌ای استان خوزستان زندگی می‌کنند. هدف این نوشته، آشنایی با نحوه زندگی، پیشینه تاریخی، موقعیت جغرافیایی، جمعیت، فرهنگ، زبان و مذهب این مردم و همچنین سیاست‌های رژیم پهلوی و دگرگونی‌های پس از انقلاب اسلامی، در زندگی آنها است.

**کلید واژه‌ها:** پهلوی، خزعل، خوزستان، صائبی، عرب، عشیره، عیلام، قبیله، قوم،

کعبیان، مشعشعیان

**مقدمه**

سرزمینی که امروز آن را خوزستان می‌نامیم، در روزگاران پیشین جزئی از سرزمین پهناور و دولت مستقلی به نام عیلام بوده است. آثار و شواهد باستانی که در اثر فعالیت‌های باستان‌شناسی در یک قرن اخیر از پهنه دشت شوش یا دشت خوزستان آشکار شده، حاکی از آن است که دشت شوش از هزاره هشتم قبل از میلاد، محل سکونت کشاورزان بوده است. طی حفاری‌های اخیر در تپه چغامیش، واقع در چهل کیلومتری شرق شوش، مدارک و شواهدی به دست آمده که نشان می‌دهد حتی در هزاره نهم پیش از میلاد مسیح نیز کشاورزان در این منطقه فعالیت داشته‌اند. (۱)

براساس کاوش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی، اولین ساکنان این سرزمین، عیلامی‌ها بودند که یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری را در این منطقه بنا نهاده‌اند. به استناد پژوهش‌های «کلمان‌هوار» و «لویی دلاپرت»، سومری‌ها به پیروی از بومیان، مردمان این سرزمین را حاتام و یا حاتام می‌نامیدند و کشور حاتام‌ها را حاتامتی می‌خواندند. (۲) اکدی‌ها که همسایه نزدیک عیلامی‌ها و همانند آنها از نژاد سامی بوده‌اند، کلمه حاتامی را بنابر قواعد زبان خود علامتو (تلفظ عین از حلق) تلفظ می‌کردند که به همان معنی سرزمین حاتام‌ها می‌باشد. این واژه در تورات بدصورت «علام» ثبت شده و امروزه به صورت واژه «عیلام» به ما رسیده است.

جهانگیر قائم‌مقامی معتقد است که هخامنشیان به دلیل همسایه بودن و آشنایی بیشتر با سرزمین «اوژ» یا «اوژ»، که بخشی از کهکیلویه امروزی را شامل می‌شود، عیلام را «اوژ» می‌خواندند. اما بابلی‌ها و آشوری‌ها آن را «علام» می‌گفتند. (۳) در ترجمه متن عیلامی بسند شانزدهم سنگ‌نیشته‌ها، برحسب قرائت ژول آپ‌یر، داریوش نیز آن منطقه را عیلام خوانده است. (۴) در زمان ساسانیان، واژه «اوژ» پارسی، به صورت هوج یا خوج درآمد و این نام به مردمان بخشی گفته می‌شد که سرزمین آنها را خوجستان یا هوجستان می‌گفتند.

پیش از ظهور اسلام نیز این منطقه را اهواز می‌نامیدند. چنان‌که محمدبن جریر طبری، در ذکر وقایع فتح اهواز توسط سپاه اسلام در سال هجدهم هجری، آن را منطقه‌ای مشتمل بر هفتاد شهر به مرکزیت سوق‌الاهواز معرفی کرده است. (۵) پس از آن، تاریخ‌نگارانی همچون گردیزی، بیهقی و نویسنده تاریخ سیستان، در کتاب‌های خود نام اهواز را به کار برده‌اند.

از سال ۸۴۵ ه. ق به بعد، به منظور بازشناسی قلمرو حکومت‌های محلی، بخش عرب‌نشین

را "عربستان" و بخش شمالی آن را "خوزستان" نامیدند. مرکز عربستان، هویزه و مرکز خوزستان، شوشتر بود. مورخان این موارد را در آثار خود آورده‌اند. چنان‌که در کتاب عالم آرای عباسی، در شرح وقایع سال هشتم سلطنت شاه عباس و در تواریخ زمان نادرشاه مانند جهان‌نکشای نادری و در تواریخ زندیه چون گیتی‌گشا، تألیف میرزا صادق نامی، نام عربستان به مناطق عرب‌نشین خوزستان اطلاق می‌شده است. (۶) در زمان سلطنت مظفرالدین شاه، این نام به سراسر خوزستان اطلاق می‌شد و در تواریخ و روزنامه‌های این عهد، مثل افضل‌التواریخ و مستخب‌التواریخ مظفری و روزنامه دولتی ایران، به ندرت به نام خوزستان برمی‌خوریم. این وضع تا سال ۱۳۰۳ ه.ش (۱۳۴۲ ق.ه) ادامه داشت. سرانجام رضا خان میرینج، رئیس الوزراء، ابلاغیه‌ای خطاب به مردم خوزستان صادر کرد که درحقیقت فرمان ابطال نام عربستان بود.

## ۱- سابقه حضور قوم عرب در ایران

پژوهشگران و تاریخ‌نگاران درخصوص واژه "عرب"، نظریات و تعاریف متفاوتی دارند. اما شاید معتبرترین تعریف، تفسیر قرطبی باشد که بهاء‌الدین خرمشاهی در ترجمه قرآن کریم و علامه ابن منظور مصری در کتاب "لسان‌العرب" نیز آن را ارائه کرده‌اند:

«به عرب از آن جهت عرب گفته‌اند که فرزندان اسماعیل از "عَرَبَة" برخاسته‌اند و آن سرزمینی از تهامه است که اینان منسوب به آن هستند و قریش در عَرَبَة، یعنی مکه، مقیم شده‌اند و بقیه عرب از آن‌جا در جزیره‌العرب انتشار یافته‌اند.» (۷)

به اعتقاد برخی از تاریخ‌نگاران، حضور مردم عرب در ایران را باید در دوره تمدن عیلامی‌ها جست‌وجو کرد. برخی دیگر از پژوهشگران، حضور عرب‌ها را در ایران با مهاجرت آریایی‌ها به این سرزمین هم‌زمان می‌دانند. (۸) در مورد اینکه مردم عرب ایران در سال‌های نخستین میلادی در این منطقه سکونت داشته‌اند، مدارکی در دست است.

احمد کسروی در کتاب "شهریاران گمنام" حضور مردم عرب را در خوزستان دوره اشکانیان محتمل دانسته است. او در این باره چنین می‌نویسد:

«تا آن‌جا که یقین است و دلیل در دست هست، تاریخ این هجرت -

هجرت تازیکان به ایران - را باید قرن‌ها پیش از اسلام و آغاز پادشاهی ساسانیان گرفت. در زمان اشکانیان دروازه‌های ایران به روی تازیکان باز بوده و چنان‌که نوشتیم، در زمان ایشان بود که تنوخیان و لخمیان با آن انبوهی و بیشماری، رخت مهاجرت به عراق کشیدند و کسی مانع ایشان نشد. شاید دسته‌هایی نیز در همان زمان به‌درون ایران آمده و نشیمن گرفته باشند. ولی چون دلیلی در این باره در دست نیست نتوان یقین داشت.

اما در زمان ساسانیان یقین و دلیل‌ها در دست است که طایفه‌هایی از تازیکان در گرمسیرهای ایران از خوزستان و بحرین و پارس و کرمان نشیمن داشته‌اند.» (۹)

او سپس شرحی از تاریخ طبری ذکر می‌کند؛ بدین‌گونه که طایفه‌ای از قبیله معروف "بنی تمیم" که نیای آنها مرّبن مالک بن حنظلّه بوده و به "بنوالم" معروف بودند، با گروه پیروان خود، اردشیر بابکان را در جنگی که با اردوان اشکانی داشته، یاری کرده‌اند. کسروی با توجه به نوشته محمد بن جریر طبری در جلد چهارم تاریخ طبری، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«چون طبری و دیگران درباره مهاجرت و نشیمن ساختن مرّبن مالک چیزی نوشته‌اند ظاهر آن است که از همان زمان اردشیر یا پیش از آن در همان جا نشیمن داشته‌اند.» (۱۰)

وی در مقاله دیگری که به‌طور خاص درباره توطّن مردم عرب است، زمان حضور آنها در این سرزمین را، سده‌های اولیه میلادی و در عهد اشکانیان دانسته است:

«... از ابتدای ورود این مردم به خوزستان که در چه تاریخی و در عهد کدام پادشاهی بوده، اطلاع درستی در دست نداریم. آنچه از کنجکاو و جست‌وجو به دست می‌آید، این است که اولین طایفه در سده‌های اولیه میلادی و در عهد اشکانیان به خوزستان آمده‌اند.» (۱۱)

از مطالعه سفرنامه‌ها و کتب تاریخی و هم‌چنین بررسی احوال مردم عرب ساکن اقصی نقاط کشور، چنین استنباط می‌شود که در زمان گذشته، مردم عرب به دنبال یافتن زمین مناسب و آب و هوای مساعد، به نقاط مرکزی فلات ایران مهاجرت و در آن مناطق سکونت کرده‌اند. این

مهاجرت‌ها یا از طریق خوزستان انجام می‌شده و یا اینکه نقطه آغازین آن خوزستان بوده است. در دوره اسلامی، مهاجرت عرب‌ها به ایران رو به فزونی نهاد؛ به طوری که برخی از شهرها و مناطق، ترکیبی کاملاً عربی به خود گرفت. چنان‌که ابودلف در سفرنامه خویش قم را شهری که در آن اثری از غیرعرب‌ها (عجم‌ها) وجود ندارد، معرفی می‌کند. (۱۲)

مهاجرت عرب‌ها به ایران، به‌ویژه در سده‌های اولیه هجری، باعث حضور و استقرار آنها در دوردست‌ترین نقاط کشور گردید. در جریان این مهاجرت‌ها، بسیاری از عرب‌های مهاجر به مرور زمان و در نتیجه معاشرت و برقراری روابط با ساکنان بومی این مناطق، در آنان مستحیل شده و فرهنگ ایشان تغییر پیدا کرد. از نمونه‌های بارز این قبیل گروه‌ها؛ طوایف سادات موسوی، طباطبایی، بنی‌طباء، حسینی، هاشمی، مهاجرانی و فامیل‌های شیبانی، انصاری، مدنی، یثربی و نیز آنهایی که نام "عرب" جزئی از لقبشان است را می‌توان نام برد.

دسته دیگری از عرب‌ها، گروه‌هایی هستند که علی‌رغم حضور طولانی در ایران و زندگی در جوار سایر اقوام و گروه‌ها و معاشرت با آنان، فرهنگ و بسیاری از ویژگی‌های قومی خود را (از جمله زبان و مذهب) حفظ کرده‌اند. هرچند که این تقابل و معاشرت‌های بین قومی، تغییراتی را در آداب و رسوم، سنت‌ها و گویش آنان به وجود آورده و برخی عناصر فرهنگی و اعیاد و مناسک ملی، همچون مراسم عید نوروز و سال نو، جزئی از سنت‌ها و مناسک مورد قبول آنان درآمده است.

## ۲- پراکندگی جغرافیایی و جمعیتی قوم عرب

### الف) پراکندگی جغرافیایی عرب‌ها در جهان

اعراب یکی از اقوام بزرگ محسوب می‌شوند که در سطح وسیعی از جهان یعنی دو قاره آسیا و آفریقا، در محدوده‌ای از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند شامل کشورهای مغرب، موریتانی، الجزایر، تونس، لیبی، سودان، مصر، فلسطین، سوریه، لبنان، اردن، عراق، عربستان سعودی، کویت، امارات عربی متحده، قطر، بحرین، جنوب ایران پراکنده هستند.

### ب) پراکندگی جغرافیایی عرب‌ها در ایران

هرچند کانون استقرار قوم عرب در ایران، جنوب کشور، یعنی بخش‌هایی از استان خوزستان

است، اما در عین حال، در نقاط دیگر کشور نیز مردم عرب زبان زندگی می‌کنند. از این رو قلمرو استقرار عرب زبان‌ها در ایران را می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۱- استان خوزستان: منطقه جلگه‌ای استان خوزستان که از جنوب شهرهای دزفول، مسجد سلیمان، رامهرمز و بهبهان آغاز می‌شود و تا کرانه‌های خلیج فارس و اروندرود ادامه دارد، یکی از اماکن استقرار عرب‌ها می‌باشد. این منطقه نسبتاً وسیع، حدود ۶۵ درصد از مساحت استان خوزستان را دربرمی‌گیرد و شامل شهرستان‌های خرمشهر، آبادان، شادگان، ماهشهر، اهواز، هویزه، سرسنگرد، بستان، لالی شوش، شوشتر و جنوب دزفول می‌شود.

۲- استان فارس: عشایر عرب خمسه شامل تیره‌های بزرگ شیبانی و جباره می‌باشند که قشلاق آنها اطراف شهرستان‌های فسا، داراب، جهرم و رودان احمدی و بیلاق آنان در شمال بندرعباس و لار است. تیره‌های عرب باصری در منطقه سروستان و باجگاه، تیره گردان در مشهد مرغاب و طایفه ابوبخش در شرق سده را نیز می‌توان به عنوان عرب‌ها ساکن در این منطقه نام برد.

۳- استان کهگیلویه و بویراحمد: شامل عشایر باوی در منطقه باشت و کوه‌مره سرخی است.

۴- استان خراسان: شامل عرب‌زبانان سنی مذهب ساکن شهرستانهای تایباد و تربت‌جام، عشایر عرب بهلولی در خواف، عشایر خزائی و خاوری در قره‌زر و عشایر نادری در بیرجند و سربیشه، عرب‌زبانان ساکن ناحیه عربخانه در نهبندان و شهرستان قائنات می‌باشد. (۱۳)

۵- استان‌های بوشهر و هرمزگان: شامل ساکنان شهرستان‌های کنگان، نخل تقی، بنار، عسلویه، بندرلنگه و جزایر قشم و کیش.

۶- استان ایلام: شامل عرب‌زبانان ساکن نواحی شمال فکه و شهرستان موسیان است.

۷- در سایر مناطق و استان‌ها نیز مردمان عرب زبان به صورت پراکنده زندگی می‌کنند. برای نمونه، می‌توان به برخی محله‌های عرب‌نشین تهران اشاره کرد که به علل مختلفی از جمله جنگ تحمیلی و یا فعالیت‌های اقتصادی، اعراب به این مناطق مهاجرت کرده و ماندگار شده‌اند.

در پایان، این نکته یادآوری می‌شود که کانون توجه این مقاله، مردمان ساکن جنوب کشور، به ویژه عرب‌های ساکن خوزستان که یک مجموعه به هم پیوسته قومی، فرهنگی و جغرافیایی را تشکیل می‌دهند، می‌باشد. از این رو از پرداختن به جمعیت عرب زبان سایر نقاط کشور خودداری شده است.



### چ) جمعیت

اظهار نظر دربارهٔ تعداد نفوس مردم عرب خوزستان، به دلیل عدم تفکیک و روشن نبودن شاخص‌های تعریف قومیت در آمارگیری و سرشماری‌های رسمی کشور، تا حدود زیادی مشکل است. آنچه در این باره گفته می‌شود، عمدتاً جنبهٔ تخمینی دارد. به همین علت ممکن است از آمار واقعی کمی فاصله داشته باشد. از سوی دیگر، به علت فقدان منابع رسمی و قلت منابع معتبر دربارهٔ میزان جمعیت عرب‌ها در سال‌های پیش از ۱۳۰۳ ه. ش (۱۹۲۵ م.)، آمار دقیق و رسمی این مردم در آن سال‌ها نیز مشخص نیست. (۱۴)

در سال ۱۸۹۰، جمعیت استان خوزستان شامل شهرهای عرب‌نشین و سه شهرستان دزفول، شوشتر و رامهرمز، در حدود دویست هزار نفر و در سال ۱۹۱۶، چهارصد هزار نفر بوده که تا سال ۱۹۲۵ ثابت مانده است. (۱۵) در آن دوره، افزایش جمعیت منطقه عمدتاً به دلیل مهاجرت از سایر مناطق به این استان بوده است. وجود امنیت در خوزستان جنوبی، به‌ویژه در سال‌های بین ۱۹۰۰ تا ۱۹۲۵ و گشایش خط کشتیرانی رودخانهٔ کارون و رشد تجارت به همراه ایجاد صنایع نفت، از عوامل مهم این افزایش جمعیت است. در آن هنگام، بازرگانان شوشتر و دزفول به علت فتنه و آشوب و هتک حرمت در این دو شهر و وجود امنیت در خوزستان مرکزی و جنوبی، به سوی اهواز مهاجرت کردند. (۱۶) به همین دلیل جمعیت اهواز که در سال ۱۸۷۶ دو هزار نفر بوده، در سال ۱۹۲۳ به هفت هزار نفر رسیده است.

علی‌رغم حاصلخیز بودن زمین‌های جلگه‌ای خوزستان، عامل اصلی مهاجرت، احداث تأسیسات صنعتی در این خطه بوده است. عدم وجود افراد غیر بومی در روستاها و نقش تقریباً ناچیز آنها در تولید محصولات کشاورزی، خود بهترین گواه بر این مدعاست. به همین دلیل، تا پیش از ۱۳۰۳ ه. ش، بافت جمعیتی خوزستان مرکزی و جنوبی، بافت همگونی بود. پس از این تاریخ، مهاجرت از سایر شهرها به این منطقه آغاز شد. اولین سیل مهاجرت پس از تأسیس پالایشگاه آبادان، به‌طور عمده از استان‌های فارس، بوشهر و اصفهان به سوی این شهر صورت گرفت. پس از آنها با راه‌اندازی بندر خرمشهر در دههٔ ۴۰ و متعاقب آن، تأسیس چندین کارخانه در اهواز، بافت جمعیتی این شهرها نیز دگرگون شد. به همین دلیل صرف‌نظر از روستاهای شهرستان‌های اهواز، آبادان، خرمشهر، بندر ماهشهر، شادگان، شوش، سوسنگرد، بستان، هویزه،

بندر امام خمینی و روستاهای جنوب دزفول و شوشتر که دارای بافت جمعیتی همگونی هستند، در شهرهای مذکور درصد جمعیت عرب بین ۹۵٪ (شادگان، هویزه، بستان، سوسنگرد) تا ۶۵٪ (اهواز و آبادان) در نوسان است.

با استناد به نتایج سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۷۵ و با تفکیک شهرها و روستاهای عرب‌نشین خوزستان از مناطق غیر عرب‌نشین و محاسبه تقریبی برای هر شهر و روستا و همچنین، براساس مشاهدات عینی و یافته‌های شخصی، جمعیت عرب خوزستان در حدود دو میلیون و هفتصد هزار نفر برآورد می‌شود.

در این محاسبه، علاوه بر مردم عرب ساکن استان ایلام، آنهایی که به دلیل جنگ تحمیلی شهرهای خود را ترک کرده و هنوز به شهرستان‌های آبادان و خرمشهر بازنگشته‌اند نیز منظور گردیده‌اند. از آنجایی که خانوارهای مزبور به دلیل پیوندهای خونی با سایر بستگان و همچنین تملک نخلستان و یا قطعه زمین و یا بناها و املاکی در زادگاه خویش، اقامت خود در شهرهای دیگر را موقت دانسته و خود را جزو مردم این خطه می‌دانند، لذا آنها نیز در این آمار محاسبه شده‌اند. (۱۷)

### ۳- خصوصیات نژادی و تاریخی قوم عرب

#### الف) نژاد عرب

براساس پژوهش‌های نسب‌شناسان و مورخان اسلامی، قوم عرب از نژاد سامی است. نیاکان اولیه آنها به دو گروه بزرگ و اصلی تقسیم می‌شوند. گروه اول را قبایل "قحطان" یا قبایل "یمنی" (یمانی) و گروه دوم را قبایل "عدنان" یا "معد" می‌نامیدند. قحطان که در تورات با نام یقطان ذکر شده، فرزند عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و عدنان که نسبش به اسماعیل و ابراهیم می‌رسد، از ابراهیم به نوح و آدم منتهی می‌شود. اینان بعدها دولت‌هایی را در جزیره‌العرب بنیان نهادند که شامل سه دسته جنوبی، شمالی و مرکزی بودند. دولت‌های جنوبی عبارت بودند از دولت‌های معین، قبان، سبا، حمیر و حضرموت و دولت‌های شمالی و مرکزی عبارت بودند از دولت‌های نبطیان، تدمر، ملوک لخمی، غسانیان و کنده. یکی از قدیمی‌ترین این دولت‌ها، دولت "معین" است که تاریخش بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۶۰۰ ق.م است. (۱۸)

## ب) تاریخ

بیان تاریخ مردم عرب و ارائه تصویری صحیح و واقعی از گذشته آنان، مستلزم زدودن غبار و پیرایه‌ها از چهره تاریخ آنهاست. غبار و پیرایه‌هایی که به دلیل اغراض و اهداف خاص، همچون هاله‌ای تاریخ این قوم را احاطه و تصویری مخدوش و مبهم از آن ارائه کرده است. به همین دلیل زدودن این غبار و محو پیرایه‌های آن، قبل از هر چیز به روحیه علمی و اجتناب از پیش‌داوری احتیاج دارد.

تاریخ مردم عرب خوزستان، به دو دوره متفاوت و متمایز تقسیم می‌شود. این دو دوره عبارتند از:

### ۱- مهاجرت اعراب به خوزستان تا قرن نهم ه.ق

دوره اول از ابتدای توطن مردم عرب خوزستان آغاز شد و تا اواسط قرن نهم هجری ادامه یافت. تاریخ این دوره با تاریخ خاندان‌های حاکم بر ایران و تاریخ حکومت‌های اسلامی درهم آمیخته است. کمک بنی تمیم به اردشیر ساسانی در جنگ با اردوان اشکانی، همراهی و مشارکت عرب‌های باصری مستقر در اهواز با نیروهای اسلام به فرماندهی نعمان بن مقرن، سرکوبی قیام خوارجی ازرقیان در سال ۶۶ هجری در حوالی اهواز و قیام زنگیان در زمان معتصم - خلیفه عباسی - که دامنه آن به اهواز و آبادان و شوشتر نیز رسید، از جمله حوادث مهم این دوره هستند.

### ۲- از قرن نهم ه.ق تا زمان حاضر

این دوره از تاریخ قوم عرب، از سال ۸۴۵ ه.ق آغاز شد و خود به شش بخش شامل خاندان مشعشعی، کعبیان، آلبوکاسب، شیخ خزعل، پهلوی و جمهوری اسلامی قابل تقسیم است.

#### ۲-۱- مشعشعیان

سید محمد مشعشعی از خاندان اعراب بود که در سال ۸۴۵ ه.ق علیه جور و ستم تیموریان و قراقویونلوئیان بپاخاست. او ابتدا امرای مغول را شکست سختی داد. سپس شیخ ابوالخیر جزری حاکم خوزستان را که از جانب عبدالله سلطان، نوه شاهرخ میرزا، تعیین شده بود، مغلوب ساخت و حکومت خاندان مشعشعیان را در هویزه بنیان گذاشت. سید محمد و اعقاب او مدت

هفتاد سال حکومت کردند و قلمرو فرمانروایی آنها سراسر خوزستان، بصره تا بیرون بغداد، بهبهان، کهکیلویه، بندرهای خلیج فارس، بختیاری، لرستان، پشتکوه و حتی کرمانشاهان را شامل می‌شد. (۱۹)

فرهاد نعمانی از قول پطروشفسکی، ایرانشناس برجسته روس در کتاب "تکامل فئودالیسم در ایران" درباره قیام سید محمد مشعشی چنین می‌نویسد:

«در سال ۸۴۵ ه. ق مردم خوزستان به رهبری سید محمد مشعش قیام کردند. مشعش مؤسس فرقه خاصی از غلات شیعه بود که خود را پیش‌آهنگان مهدی [ع] می‌نامیدند و استقرار حکومت برابری عمومی و عدالت را بر روی زمین نوید می‌دادند. پیروان مشعش در حدود ده هزار نفر بودند. مشعش پس از چند سال موفق به ایجاد حکومت کوچکی از نوع حکومت‌های سربدار شد که تا آغاز قرن دهم هجری دوام آورد.» (۲۰)

مشعشیان از جمله والیان با نفوذ دوران صفوی بودند، به نحوی که در زمان شاه عباس صفوی که اوج رفعت و اقتدار صفویان بود، یکی از این چهار والی، والی هویزه بود که به اتفاق سه والی دیگر، یعنی والیان گرجستان، لرستان و اردلان (یا کردستان خاوری) اجازه داشتند تا در مراسم رسمی دربار در حضور شاه بنشینند. (۲۱)

از جمله والیان مشعشیان می‌توان مولا مطلب پدر مولا مبارک را نام برد که مرد دانشمند و دانش‌پوری بود. چنان‌که مولانا کمال‌الدین محمد بن حسن استرآبادی، شرح فصول خواجه نصیر را به نام او نوشته است. فرزند دیگر مولا مبارک، سیدناصر است که در دربار شاه‌عباس بود و شاه، خواهر خود را به ازدواج او درآورد و سالانه چهارصد تومان برای او تعیین و بعدها او را حاکم ساوه کرد. مولاخلف فرزند مولا مطلب و برادر سید مبارک نیز از جمله والیان هویزه بود که به گفته احمد کسروی، از علمای شیعه به شمار می‌آمد و تألیف‌های بسیار داشته است. پسر او سیدعلی نیز در اصفهان درس خوانده و از علما، شعرا و مولفان به شمار می‌رود. (۲۲) هم‌چنین سیدعلی‌خان، یکی دیگر از والیان هویزه است که علاوه بر والی‌گری، مورخ نیز بوده و کسروی در تألیف کتاب خود از نوشته‌های او استفاده کرده است.

با روی کار آمدن نادرشاه و دفع فتنه افغان، وی دوبار به خوزستان آمد. بار اول، در بهار سال

۱۱۴۲ ه.ق، زمانی که ظاهراً سیدعلی، مورخ معروف، والی هویزه بود. او با قبول پادشاهی نادر، حکومت خود را ابقا نمود. در سال ۱۱۴۵ ه.ق نیز نادرشاه برای دومین مرتبه به منظور سرکوبی شورش محمدخان بلوچ به خوزستان سفر کرد. او در هویزه و شوشتر قتل عام کرد و سه روز مردم شهر را به سربازان خود بخشید. (۲۳)

## ۲-۲- کعبیان

مولامطلب آخرین والی قدرتمند مشعشعیان بود. پس از او، قدرت موالی هویزه رو به افول نهاد و گستره حکمرانی آنها فقط به منطقه هویزه محدود شد. در همین ایام، روزبه‌روز بر قدرت و عظمت کعبیان که در منطقه قبان سکونت داشته و بر آن نواحی حکومت می‌کردند، افزوده می‌شد. یکی از شیوخ کعبیان این دوره "شیخ سلمان" بود. احمد کسروی در کتاب تاریخ پانصدساله خوزستان، بارها با اشاره به کاردانی و توانایی شیخ سلمان، شیخ کعبیان را تمجید کرده و خردمندی او را ستوده است. نیبور<sup>۱</sup> جهانگرد آلمانی نیز از شیخ سلمان کعبی تعریف و تمجید کرده است. احمد کسروی می‌نویسد:

«گذشته از همه اینها، شیخ سلمان مردی آبادی دوست بود. وی همیشه به

سرسبزی زمین‌ها می‌کوشید و آبادی‌ها بنیاد می‌نهاد.» (۲۴)

شیخ سلمان در محلی به نام سابل، سدی بر رودخانه کارون احداث کرد و به آباد کردن آن ناحیه پرداخت. والی بغداد به بهانه اینکه قبان جزء بصره است، با همدستی مولامطلب در سال ۱۱۷۵ ه.ق دوبار علیه کعبیان لشکرکشی کرد و هر دو بار با شکست سختی مواجه گردید. پس از آن، والی بغداد کریمخان زند را به دشمنی با کعبیان برانگیخت و کریمخان نیز فریب والی بغداد را خورد و بر کعبیان لشکرکشی کرد و سد سابل را که به قول تاریخ‌نویس "نمونه سد اسکندر است"، شکست و آن منطقه را ویران نمود.

میجر کینز انگلیسی که در زمان فتحعلیشاه چند ماهی در خوزستان بوده و شکسته‌های سد سابل را دیده بود، در این باره می‌نویسد:

«اگر کریمخان آن بند را نشکسته بود تا قرن‌ها استوار می‌ایستاد.»

احمد کسروی این اقدام کریمخان زند را ازجمله سیاهکاری‌های او می‌داند و می‌نویسد:

«در سرزمینی مانند خوزستان، بند بستن از سترگترین کارها و خود مایه آبادی شهرها و خرمی کشتزارهاست. این است که پادشاهان نیکوکار و خردمند پول‌های گزافی ریخته و بندها در آنجا پدید آورده‌اند. کریمخان نیز بایستی بندی ساخته یا شکست یک بندی را جبران نماید، نه اینکه بسندیان استواری را که مایه سرسبزی فرسنگ‌ها زمین بوده، براندازد.» (۲۵)

احمد کسروی در بیان حُسن سیاست کعبیان به نوشته‌ی تاریخ‌نگار زندیه استناد کرده و می‌نویسد:

«کعبیان چه در دریا و چه در خشکی پاس ایران را نگاه داشته به مردم ایران

آزار نمی‌رسانیدند.» (۲۶)

و. کسکل، ایران‌شناس مشهور در این باره چنین می‌گوید:

«کعب‌ها بیش از ۳۰۰ سال سرزمین شرق کارون سفلی را در اختیار داشتند. شیخ سلمان به‌عنوان یکی از خاندان پر استعداد کعبیان، در قرن هیجدهم اثر فرهنگی بسیار برجسته‌ای به جای گذارد و نظامی اداری به وجود آورد که پس از چند سالی قربانی کوشش‌ها و فعالیت‌های حکومت جدید مرکزی ایران گردید. این موضوع در گزارشات سیاحان اروپایی، در تاریخ شوشتر تأیید شده است.» (۲۷)

«بارون دوبد» نیز از قول «نیور» چنین می‌نویسد:

«کعبی‌ها تا پیش از ریاست شیخ سلمان، اهمیت چندانی نداشتند. بعد از نبردهای سلمان با انگلیسی‌ها که در آن از کشتی استفاده کرد، شهرتش به اروپا کشید... هنگامی که فتوحاتش را تا حدود آب‌های قابل کشتیرانی جلو برد، تصمیم به ایجاد نیروی دریایی گرفت. اولین کشتی را در سال ۱۷۵۸ ساخت و تا هفت سال بعد، تعداد آن را به ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک رساند.» (۲۸)

بعد از شیخ سلمان نیز قدرت کعبیان هم‌چنان رو به فزونی نهاد. در زمان پسر او، شیخ غانم،

آنها با مردم عمان جنگیدند و آنان را شکست دادند. قدرت بنی کعب سبب شد تا مردم عدن و بصره و همه بندرها و کنار دریا علیه آنها متفق شوند و آهنگ پیکار با کعبیان کنند. با این وجود، پیروزی از آن بنی کعب بود. در زمان شیخ برکات نیز علاوه بر رامهرمز و هندگان، از بندر بوشهر و عمان گرفته تا نزدیکی‌های بصره، همه خراج‌گزار کعبیان بودند.

آخرین حاکم نیرومند کعبیان، شیخ ثامر بود. او در سال ۱۸۳۹ به علت پناه دادن به محمدتقی‌خان بختیاری، مورد غضب منوچهرخان معتمدالدوله قرار گرفت و از آنجایی که در میان اعراب تسلیم شدن و پناهندگی ننگ و برخلاف جوانمردی است، درمقابل معتمدالدوله ایستاد. این عمل او بالشکرکشی معتمدالدوله به فلاحیه و پناهندگی شیخ ثامر به خاک عثمانی به پایان رسید.

مهمترین رویداد این دوره، قرارداد "ارض روم" میان ایران و عثمانی بود که در پی ادعاهای عثمانی درباره خرمشهر با وساطت روس و انگلیس و با هدف تعیین سرحدات دو کشور، منعقد گردید. متعاقب آن در سال ۱۲۶۴ ه.ق، نمایندگان دو کشور در خرمشهر گرد هم آمدند تا براساس قرارداد مزبور، مرزهای دو کشور را تعیین کنند. نماینده ایران در این کمیسیون، میرزا جعفرخان مشیرالدوله و نماینده عثمانی، درویش پاشا بود. مشیرالدوله در صفحه ۷۲ "رساله سرحدیه" خود از استقبال گرم و پرشور مردم محرمه [خرمشهر] از هیأت ایرانی می‌نویسد که باعث ترس درویش پاشا شده بود، به نحوی که تا سه چهار شب به سبب بدخیالی و سوءظن خواب نداشت. درویش پاشا برای از بین بردن علاقه‌ها و احساسات پاک مردم، درصدد جلب دوستی مردم عرب آن ناحیه برآمد و به آنان وعده داد که در صورت پذیرش تابعیت دولت عثمانی تا ده سال از پرداخت مالیات معاف خواهند بود. میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر، مؤلف ناسخ‌التواریخ می‌نویسد:

«با اینکه در آن سال مشیرالدوله دوهزار تومان بر مالیات بنی کعب بیفزود و شش هزار تومان بر شهر هویزه مالیات بست، باز همگی به رعیتی ایران خرسند بودند.»

احمد کسروی نیز در این خصوص چنین می‌نویسد:

«دبیر درویش پاشا در این سفر خورشید پاشا نامی بود که کتابی درباره سفر

خود نوشته و از کتاب او نیز پیداست که کعبیان به عثمانیان روی نشان نمی‌داده‌اند و این است که خورشید پاشا زشتگویی بسیار از ایشان نموده است.» (۲۹)

### ۲-۳- البوکاسب

در زمان شیخ ثامر بنی کعب، حاج جابر پدر شیخ خزعل، والی خوزستان در اواخر قاجاریه، که خود نیز از کعبیان بود، بر محمره [خرمشهر] حکومت می‌کرد. او در سال ۱۲۵۴ ه. ق. که علیرضا پاشای عثمانی به محمره حمله کرد، از خود رشادت نشان داد و در برابر آنها ایستادگی کرد. این امر موجب گردید تا میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم، به وی لقب خان اعطا کند. (۳۰) حاج جابر علاوه بر شیخ محمره، منصب سرحداری را نیز داشت. دولت خواهی حاج جابر، سبب شد تا روزبه‌روز بر جایگاه و اعتبار او نزد دولتیان افزوده شود و به او لقب نصرت‌الملک عطا کنند.

حاج جابر و یارانش در جریان جنگ ایران و انگلیس، در زمان ناصرالدین شاه، در سال ۱۲۷۳ ه. ق. (۱۸۵۷ م.) در مقابل ترس و زبونی خانلر میرزا عموی ناصرالدین شاه و حکمران خوزستان که جبهه جنگ را ترک کرد و رو به سوی اهواز نهاد، از خود رشادت نشان دادند و با انگلیسی‌ها شجاعانه جنگیدند و هنگامی که حاج جابر خان راز فرار خانلر میرزا آگاه شد، با عجز و لابه او را به مقاومت و پایداری در مقابل انگلیسی‌ها فراخواند.

داستان شجاعت و پایمردی مردم عرب در جریان جنگ ایران و انگلیس، از جمله حوادث مهم تاریخ این مردم است. در آن زمان نیز عده‌ای از سرکرده‌های سپاه، حاج جابر خان را دوست انگلیسی‌ها معرفی می‌کردند و خانلر میرزا نیز اسلحه و مهمات کافی در اختیار حاج جابر خان قرار نداد. اما بنابه نوشته یاور فراهانی، سرکرده فوج فراهان که خود جزء سپاه خانلر میرزا بود:

«آخر معلوم شد که چه خدمتی کرد و چه قدر ایستادگی نمود، که هرگاه

سرکرده‌ها ده یک او را ایستادگی کرده بودند، ابداً شکست نمی‌خورند.» (۳۱)

حاج جابر خان در پرتو این خدمات، مورد تفقد دولتیان قرار گرفت و خانلر میرزا اختیار قبیلۀ باوی را به او داد. پس از آن، ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ ه. ق. طی فرمانی او را از میرپنچی به رتبه سرتیپ اولی رساند. احمد کسروی درباره حاج جابر خان چنین می‌گوید:

«او مرد خردمند و هوشیاری بود و در آغاز کار خود با دولت ایران یک دل و



یک‌رو رفتار داشت. ولی گویا پس از شکست ایران در جنگ محمره و آن رسوائی‌ها بود که حاج‌جابرخان دل از ایران کنده و در نهران راهی با کارکنان انگلیس پیدا کرد. چه او در سایه کار سرحداری همیشه با انگلیسیان سروکار داشت.» (۳۲)

ضعف و بی‌لیاقتی حکومت مرکزی از یک طرف و تهدیدات و اهداف پلید عثمانی از سوی دیگر، موجب دلسردی و سرخوردگی حاج‌جابرخان از حکومت مرکزی شد. حاج‌جابرخان، هم از نظر خردمندی و کاردانی و هم از نظر علاقه به آبادانی سرزمین خویش، شیخ سلمان دیگری بود. حاج عبدالغفار نجم‌الملک که در زمان ناصرالدین شاه به سال ۱۲۹۹ ه. ق. برای برآورد احداث سد اهواز به این منطقه سفر نمود، در سفرنامه خویش همواره از حاج‌جابرخان به نیکی یاد کرده است. یکی از پژوهشگران معاصر در این باره چنین می‌گوید:

«پادشاهان [قاجار] تنها دغدغه‌شان، جمع‌آوری مالیات بیشتر از رعایای تحت حکومتشان بود و به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند، آبادی و عمران این سرزمین پهناور بود.» (۳۳)

پس از مرگ حاج‌جابر در سال ۱۲۹۸ ه. ق، فرزندش شیخ مزعل جانشین او شد. متعاقب آن، ناصرالدین شاه به او لقب «خان» و «نصرت‌الملک» که لقب حاج‌جابرخان بود عطا کرد. او نیز همچون پدرش همیشه خود را هوادار دولت نشان می‌داد. کم‌کم شکوه او بیشتر از پدرش گردید. شاه لقب «معز‌السلطنه» و رتبه امیر تومانی نظام برای او فرستاد و فرماندهی توپخانه و فوج سرباز، که در محمره پاسبان بود، به او وا گذاشت و نیز وظیفه جمع‌آوری مالیات از قصبه واقع در آبادان تا سرحد بصره و از اهواز تا محمره (خرمشهر) به او سپرده شد.

#### ۴-۲- شیخ خزعل

شیخ خزعل، پسر دیگر حاج‌جابرخان، در اول محرم سال ۱۳۱۷ ه. ق. با همدستی بردگان سیاه عموی خویش، مزعل را به قتل رساند و خود به جای او نشست. شیخ خزعل برای انجام این کار، با منشی کنسولگری انگلیس وارد مذاکره شده و به آنها قول داده بود که در راه تجارت انگلیسی‌ها در خوزستان مانع ایجاد نکند. انگلیسی‌ها درباره خواسته‌های خزعل حرفی نزدند، نه او را دلسرد کردند و نه تشویقش کردند، اما خزعل کار خود را کرد.

شیخ خزعل در پرتو هوش و فراست خویش توانست با بسط قلمرو تحت نظارت خود، همه مناطق عرب‌نشین را زیر نفوذ در آورد و تنها فرد قدرتمند خوزستان گردد. هم‌چنین ضمن ازدواج با دختر نظام‌السلطنه و دختر برادر شاهزاده عبدالمجید میرزا (عین‌الدوله صدراعظم مظفردالدین‌شاه) نفوذ خود را نزد درباریان دوچندان کرد. علاوه بر آن او یکی از نزدیکان خود را با هزینه هنگفت در تهران مقیم کرده بود تا برای پیشبرد اهدافش پول خرج کند. همین فرد با میرزا علی‌اصغرخان اتابک و دیگر درباریان روابط بسیار نزدیکی داشت و همیشه با فرستادن پیشکش و پول، نظر آنها را جلب می‌کرد. به دلیل همین نفوذ او نزد دربار بود که توانست با تهران رابطه برقرار کند و بعد از آن حکمرانی اهواز را به او بخشیدند و در سال ۱۳۱۹ ه. ق. زمین‌های این سوی کارون را که خالصه دولت بود، با چند آبادی، طی فرمان شاهی به او واگذار کردند. با افزایش قدرت شیخ خزعل، کار او روزبه‌روز بالا گرفت تا جایی که به جای لقب معزالسلطنه، لقب "سردار اقدس" به او دادند و از درجه امیرتومانی به رتبه امیرنویانی ارتقا یافت. از طرف دیگر، او سعی کرد با انگلیس رابطه برقرار کند و در نتیجه اظهار دوستی به انگلیسی‌ها و آزادسازی کشتیرانی از خرمشهر تا اهواز و نیز از طریق دولت انگلیس، حداکثر فشار را به حکومت مرکزی وارد نماید و بر قدرت خود بیفزاید. این موضوع به‌ویژه در سال ۱۹۰۱ مشخص‌تر می‌شود. در آن سال شیخ خزعل با واگذاری گمرک خرمشهر به دولت مخالفت ورزید و در نهایت، با وساطت دولت انگلیس، حداکثر امتیازها را از آن خود کرد. نویسنده کتاب "تاریخ خوزستان" در این باره می‌نویسد:

«... از این پس شیخ فهمید که می‌تواند در برابر مطالبات دولت مرکزی

ایستادگی کند و با کمک انگلیسی‌ها از عواقب کار مصون باشد.» (۳۴)

هم‌چنین، بعد از اینکه سردار اسعد بختیاری وزیر داخله شد و شیخ خزعل از جانب او احساس خطر کرد، به انگلیسی‌ها فشار آورد تا در کابینه بازسازی شده در مه ۱۹۱۰، سردار اسعد را از وزارت داخله عزل کنند. حتی در یک مورد برای تحت فشار قرار دادن انگلیس از طریق ضمن نزدیکی با آلمان، وامی به مبلغ ۱۰۰۰ لیره استرلینگ از یک شرکت آلمانی به نام "ونک هاوس و شرکا" دریافت کرد. شیخ خزعل ضمن ایجاد رابطه ویژه با انگلیسی‌ها، تضمین‌هایی درباره حفظ حکومتش در برابر نیروهای خارجی اخذ کرد. اولین تضمین را در دسامبر ۱۹۰۲ و

آخرین تضمین را بعد از جنگ جهانی اول مبنی بر حفظ حکومت او و اعقابش، از آنها گرفت. در مقابل، انگلیسی‌ها به شرط وفاداری شیخ به تعهدات خود در قبال تهران، حاضر بودند که از هرگونه تجاوز به قلمرو او جلوگیری کنند. (۳۵)

به قول احمد کسروی، شیخ خزعل را باید یکی از کسان بسیار هوشمند شمرد، زیرا او نیک می‌دانست که از آشفتگی اوضاع ایران در زمان مظفرالدین شاه و طمع‌کاری درباریان آن زمان چه سودهایی ببرد. (۳۶) علاوه بر آن، شیخ خزعل شرایط منطقه‌ای و جهانی را نیز به درستی درک کرده بود و از آن در جهت افزایش قدرت خود حداکثر بهره را بُرد.

هرچند شیخ خزعل در بدو کار بسیاری از زمین‌هایی را که شیخ مزعل از مردم گرفته بود به آنها برگرداند، به رابطه زمینه‌دار و کشاورز شکلی حقوقی بخشید و در خوزستان امنیتی فوق‌العاده ایجاد کرد، اما به دلیل بستن مالیات‌های گزاف بر مردم و حرص بسیار زیاد در افزایش ثروت، موجبات نارضایتی مردم و فقر و فاقه آنها را فراهم کرد. این موضوع به همراه اختلافات طایفه‌ای و سرکوبی شدید رؤسای طوایف، به‌ویژه طوایف بنی‌طرف و بنی‌کعب، پایه‌های حکومت خود را بیش از پیش متزلزل کرد. یکی از نظریات درباره شیخ خزعل، تحلیل ملک‌الشعراست. ملک‌الشعراى بهار که خود نیز در دوره پنجم از اعضای اقلیت مجلس بود، در این خصوص می‌نویسد:

«شیخ خزعل مردی باهوش و سیاستمدار بود و در اندک مدت توانست بر عربستان [خوزستان] آن روز حکومت کند. خزعل در ظاهر رعیت دولت ایران بود و از دولت لقب سردار اقدس گرفت و به امتیازاتی نائل آمد، لیکن قدرت خانوادگی و سیاسی او روز به روز رو به تزاید نهاد و در این اواخر بیشتر بر قدرت خود افزود، به حدی که حکام فرستاده دولت که به سمت حکومت خوزستان معین می‌شدند، تقریباً دست‌نشانده شیخ خزعل بودند و در حدود شخصیت حکام مزبور شیخ نسبت به آنها رفتاری مقتدرانه می‌نمود. شیخ خزعل با تمامی قدرتش نسبت به دولت شاهنشاهی ایران هیچ‌وقت خلاف وفاداری ابراز نکرد و در طول مدت همجواری ما با دولت عثمانی و تحریکاتی که همواره در میان اعراب سرحدی از طرف دولت همسایه می‌شد، شیخ خزعل جانب ایران را از

دست نمی‌داد. اما مناسبات او با دولت بریتانیا که به مناسبت نفت خوزستان علاقه مفراطی به آن منطقه داشت، همواره دوستانه بود. او همچنین نسبت به زبردستان خود رفتار مناسبی نمی‌کرد و از املاک، نخیلات و سایر مزروعات بی‌پایانی که در بصره، کویت و خوزستان داشت و تجارت و بهره‌های گمرکی، ثروت زیادی تحصیل کرده بود و یکی از توانگران معروف و بزرگ آسیا به شمار می‌آمد.» (۳۷)

شیخ خزعل، علاوه بر کمک به انگلیسی‌ها، در جریان جنگ جهانی اول و برقراری امنیت جهت تسهیل صادرات نفت، با رجال متنفذ انگلیسی مانند لرد کرزن، نایب‌السلطنه هند که بعدها وزیر امور خارجه انگلیس شد، روابط دوستی و مودت‌آمیز برقرار کرد. او درصدد بود با جلب موافقت انگلیس تغییرات بنیادی در نوع و شکل رابطه خویش با دولت مرکزی ایجاد نماید. به همین دلیل مرتباً به انگلیس ایراد می‌گرفت که چرا از او حمایت قاطع نمی‌کند. شیخ خزعل در نشست ۸ دسامبر ۱۹۰۳ خود با وزیر مختار انگلیس، که از طریق محمره به تهران بازمی‌گشت، شدیداً به سیاست‌های دولت مرکزی در قبال خویش حمله کرد و دولت را متهم کرد که سعی دارد مواد توافق گمرک را که در سپتامبر ۱۹۰۲ منعقد شده، نادیده بگیرد. او سپس می‌پرسد که با توجه به تمام خدماتی که [به انگلیسی‌ها] ارائه کرده، چرا آنها نمی‌خواهند همان حمایتی را که نسبت به سایر حکام عرب خلیج - مثل حکام کویت و بحرین - مبذول می‌دارند، نسبت به او انجام دهند. (۳۸) اشاره شیخ خزعل به وعده مشروط انگلیسی‌ها در هفتم دسامبر ۱۹۰۲ است که:

«ما محمره (خرمشهر) را در برابر حمله دریایی هر قدرت خارجی - به هر بهانه که باشد - حفظ خواهیم کرد و تا وقتی که شما [خزعل] به شاه و قانون وفادارید به مساعی حسنه خود نسبت به شما و حمایت شما ادامه خواهیم داد.» (۳۹)

علی‌رغم تمایل مفراط شیخ خزعل به لقب امیر عربستان (۴۰)، نمی‌توان نزاع و کشمکش او با رضاخان را در این چارچوب ارزیابی کرد. حتی تشکیل کمیته قیام سعادت، به همراه خوانین بختیاری و والی پشتکوه در سال ۱۳۰۳ ه.ش و در اوج درگیری‌های شیخ با رضاخان، پس از اعزام نماینده به پاریس و کسب نظر موافق احمد شاه بوده است. (۴۱) از همان آغاز مخاصمه

میان شیخ خزعل و رئیس‌الوزراء، او بر جنبه‌های قانونی و به‌ویژه بازگشت احمدشاه به کشور تأکید می‌کرد. در تلگراف معروف خود خطاب به رضاخان چنین می‌گوید:

«من اصلاً شما را به ریاست دولت نمی‌شناسم، شما مرد غاصبی هستید که شاه قانونی مملکت و مشروطیت را رانده و پایتخت را اشغال کرده‌اید و غاصبانه بر قوای دولتی دست انداخته‌اید.» (۴۲)

به همین دلیل، سیدحسن مدرس در تاریخ ذیحجه سال ۱۳۴۲ ه. ق. (۱۳۰۲ ه. ش) طی نامه‌ای، وظیفه انتقال احمدشاه به خرمشهر را به شیخ خزعل محول کرد. (۴۳) احمد شاه قاجار نیز در پاسخ نامه سیدحسن مدرس به بازی انگلیس برای انقلابی و ملی نشان دادن سردار سپه و حذف شیخ خزعل اشاره کرده است. (۴۴) حسین مکی نیز در کتاب «تاریخ بیست ساله ایران» از نقشه انگلیس برای جدایی طلب و خائن معرفی کردن شیخ خزعل و ملی جلوه دادن رضاخان خبر می‌دهد. او می‌نویسد:

«... اما از طرفی رضاخان و اربابش نقشه ریختند که شیخ خزعل خائن است و می‌خواهد خوزستان را با کمک انگلیس تجزیه کند تا از یک طرف رضاخان را فردی ملی جلوه دهند که از تمامیت ارضی دفاع می‌کند و از جهتی رابطه رضاخان با انگلیس را مخفی نگهدارند و حالت ضدانگلیسی به او بدهند و به این ترتیب سردار سپه توانست به نیات پلید خود دست یابد.» (۴۵)

با وجود این، شیخ خزعل به دنبال تبدیل خوزستان به یک منطقه امیرنشین تحت حاکمیت خود بود. او حتی برای تحقق این آرزو، تلاش‌ها و مقدمه‌سازی‌های زیادی کرد. تاجی برای خود ساخته بود و در مجالس شعرخوانی در دربار خود شعرا را تشویق می‌کرد تا در وصف او شعر بسرایند. به روزنامه‌های کشورهای عربی کمک‌های مالی فراوانی می‌کرد تا او را امیر معرفی کنند. او قصد جداسازی خوزستان از ایران را داشت. اما اوضاع زمانه از جمله انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و خروج نیروهای روسی از ایران، کاسته شدن نفوذ سنتی روس‌ها در ایران و تحولات بین‌المللی بعد از جنگ اول جهانی، نظر انگلیسی‌ها را در مورد تجزیه ایران تغییر داد و آنان را ترغیب نمود که از تشکیل یک دولت متمرکز وابسته در کشور حمایت کنند.

به‌هرحال، دولت انگلیس پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به منظور حفظ هند و جلوگیری

از نفوذ کمونیزم، تغییری اساسی در سیاست خود در قبال ایران به وجود آورد. آنها رضاخان را مناسب‌ترین فرد برای اجرای اهداف خود می‌دانستند و به همین دلیل او را بر سر کار آوردند. (۴۶)

شیخ خزعل نیز از آن‌جایی که می‌دانست به قدرت رسیدن رضاخان باعث تضعیف و یا برچیدن قدرت او در خوزستان می‌شود، به صف مخالفان رضاخان پیوست و در اندک زمانی از مخالفان سرسخت او شد. او در این راه، بر روی قول‌ها و ضمانت‌های پیشین دولت انگلیس حساب کرده بود. اما بعد از یک دوره نزاع و کشمکش، وقتی که شیخ خزعل متوجه عدم حمایت انگلیس از خود شد، تسلیم رضاخان گردید و پس از آن به تهران تبعید شد.

#### ۵-۲- دوره پهلوی

**الف) پهلوی اول:** دوره رضاخان با دوره فرزندش از نظر اجرای سیاست‌ها و نحوه عمل در خوزستان تفاوت چندانی ندارد. یکی از مهمترین دلایل این تقارب و تشابه سیاست‌ها، وجود زندگی یکجانشینی و عدم وجود جمعیت کوچ‌رو عرب بود. برخلاف سایر مناطق ایران، در خوزستان مسأله‌ای به نام اسکان عشایر و تخته قاپو کردن آنها مطرح نبود و به تبع آن، تغییری در سیاست‌های پدر و پسر وجود نداشت. تنها تفاوت نسبتاً محسوس، اجرای تمهیدات و خط مشی‌های برنامه‌ریزی شده و منظم در دوره محمدرضا نسبت به دوره رضاخان است.

سیاست رضاخان درخصوص جوامع غیرفارس ایران، تمرکزگرایی شدید و استحاله زبان و فرهنگ آنها از طریق اجرای سیاست همانندسازی بود. این سیاست به همراه دیکتاتوری خشن و سیاست سرکوب، در خوزستان به شکل شدیدتری اعمال شد. رئوس کلی این سیاست را محمود افشاریزدی در "مجله آینده" به شرح زیر ترسیم کرده است:

«ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در سرتاسر کشور  
مخصوصاً در آذربایجان، کردستان، خوزستان، بلوچستان و نواحی  
ترکمن‌نشین، کشیدن راه‌های آهن و ایجاد ارتباط میان نواحی مختلف مملکت،  
کوچ دادن برخی ایلات آذربایجان و خوزستان به نواحی داخلی ایران و آوردن  
ایلات فارسی زبان در این ایالات و شهرنشین کردن آنها، تغییر در تقسیمات  
کشوری و از بین بردن اسامی آذربایجان، عربستان و غیره، تغییرات اسامی

ترکی و عربی نواحی و دهات، کوه‌ها و رودهای ایران، ممنوع کردن استفاده از زبان‌های محلی در محاکم، مدارس، ادارات دولتی و ارتش و غیره.»  
او هم چنین می‌نویسد:

«منظور ما از کامل کردن وحدت ملی ایران این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از بین برود. کرد، لر، قشقایی، عرب، ترک، ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشد.» (۴۷)

با وجود این، در دوره رضاخان مخالفت و مبارزه چندان مؤثری در خوزستان علیه حکومت صورت نگرفت. دلیل این موضوع را باید در دیکتاتوری شدید رضاخان و هم‌چنین حذف مالیات بر محصولات کشاورزی و عدم تعرض به ساختار قدرت در جامعه عشیره‌ای جست‌وجو کرد. از این‌رو مردم به ستوه آمده از مالیات دوره شیخ خزعل، با رهایی از پرداخت مالیات و تحت هدایت شیوخ ایفا شده در قدرت، حکومت رضاخان را پذیرفتند. هرچند برخی از شیوخ منطقه هویزه به دلیل جور و ستم رضاخان به مراجع تقلید در نجف شکوه بردند و رضاخان آنها را به مناطق شمالی کشور تبعید کرد، اما در مجموع، بیشتر رؤسای طوایف به دلیل قبول شیوخیت آنها توسط حکومت مرکزی و برعهده گرفتن نقش واسطه میان دولت و مردم، حکومت رضاخان را پذیرفتند. برخی از آنها نیز با پذیرش حکومت مرکزی به امتیازات دولتی دست یافتند و پاداش‌هایی نیز دریافت کردند. در پذیرش حکومت رضاخان از جانب شیوخ عرب، نقش دو عامل از همه بارزتر بود؛ یکی سرکوبی شدید خوانین بختیاری که انعکاس آن در خوزستان بسیار وسیع بود و دیگری قبول اختیارات و قدرت شیوخ از سوی دولت در محدوده طایفه و عشیره، به شرط دخالت نکردن در سیاست.

ب) پهلوی دوم: در دوره پهلوی دوم، به دلیل رشد آگاهی‌های مردم، شکل‌گیری احزاب، به‌ویژه حزب توده در آبادان و هم‌چنین نهضت ملی شدن نفت که آبادان از اصلی‌ترین کانون‌های آن بود، مخالفت‌هایی با رژیم محمدرضا صورت گرفت. به همین دلیل، برخورد حکومت با این حرکت‌ها شکل حساب شده و سازمان یافته‌تری به خود گرفت. محمدرضا برای خاموش کردن اعتراضات و مطالبات شیوخ عرب، نقش مهمی به رؤسای طوایف و عشایر سپرد و با تضمین

قدرت آنها در محدودهٔ عشیره و طایفه و در مواردی با اعطای امتیازات ویژه، از آنها به‌عنوان عامل کنترل و مراقبت افراد عشیره استفاده می‌کرد. در مقابل، حکومت در کار عشیره دخالت نمی‌کرد و شیخ عشیره مسئول عشیرهٔ خود بود در برخی موارد نیز به هنگام نزاع شیوخ با سازمان‌های اداری، ژاندارمری از تنبیه شیوخ خودداری می‌کرد. (۴۸) محمدرضا تصور می‌کرد که با وجود شیوخ و تطمیع آنها قادر خواهد بود مردم عرب را تحت کنترل خویش درآورد. به همین دلیل، به تقویت و تحکیم ساختارهای عشیره‌ای و روابط آنها پرداخت و از نظام عشیره‌ای حمایت و جانبداری می‌کرد. شاید یکی از عوامل اصلی استحکام روابط عشیره‌ای در میان مردم عرب خوزستان همین سیاست تقویت شیوخ توسط حکومت محمدرضا باشد. با وجود این، برخی از شیوخ تسلیم خواسته‌های حکومت پهلوی نشدند و تعدادی نیز علم عصیان علیه حکومت مرکزی برافراشتند که به شدیدترین شکل سرکوب شدند. در دههٔ آخر حکومت پهلوی، بعضی شیوخ وابسته به رژیم، صف خود را از سایر شیوخ جدا کرده و با تمام وجود خود را وقف تحکیم مبانی حکومت پهلوی کرده بودند.

به هنگام روی کار آمدن رضاخان، در منطقهٔ خوزستان نظام بزرگ مالکی - به گونه‌ای که هر مالک، یک یا چند آبادی در تملک داشته باشد - وجود نداشت. به همین دلیل، برخلاف ایلات و عشایر بختیاری که خان‌های بسیار متمول وجود داشتند، در میان مردم عرب، شیوخ بسیار ثروتمند دیده نمی‌شد. در آن دوره، مردم به زمین‌دار، خرده‌مالک و کشاورزان بی‌زمین تقسیم می‌شدند. صرف‌نظر از تعداد کم شیوخ و ساداتی که به مدد حکومت پهلوی به زمین‌داران بزرگ تبدیل شده بودند، در مجموع با مهاجرت کشاورزان بی‌زمین به شهرها و افزایش جمعیت، روند تضعیف قدرت اقتصادی زمین‌داران و تبدیل آنها به خرده‌مالک، روزبه‌روز افزایش یافت، تا جایی که در آستانهٔ انقلاب، بسیاری از شیوخ از نظر اقتصادی فاقد قدرت و از خرده‌مالکان بودند. علی‌رغم گسترش شهرنشینی در خوزستان و پیدایش کارخانه‌ها و صنایع جدید و به‌ویژه صنایع وابسته به نفت، به علت سیاست‌های تبعیض‌آمیز خاندان پهلوی و سیل مهاجرت از سایر شهرهای کشور به خوزستان و عدم به‌کارگیری نیروهای بومی، تعداد کارگران بومی شاغل در این صنایع در تناقض آشکار با درصد جمعیت خوزستان در شهرهای مزبور بود و در بهترین حالت، حتی به مرز هشت درصد جمعیت استان نمی‌رسید. حال آنکه در دورهٔ پیش از ۱۹۲۵ میلادی



(۱۳۰۳ ه. ش) بالاترین میزان استخدام نیروهای بومی در صنایع، هشت درصد جمعیت استان بود. علاوه بر آن، به علت شرایط تاریخی حاکم بر جامعه عرب ایران و عدم تشکیل سرمایه، نه تنها بازرگانان بزرگ شهرها - به جز خرمشهر - از بومیان نبودند، بلکه بسیاری از بازرگانان جزء و کسبه نیز از افراد مهاجر بوده‌اند. در مجموع، عدم مشارکت مردم عرب در حیات سیاسی، حتی به صورت ظاهری، فقر و فلاکت مردم به‌ویژه در روستاها، عدم به‌کارگیری جوانان در کارهای دولتی، پایین بودن درصد شاغلین در مراکز صنعتی از جمله پالایشگاه، قُلت افراد تحصیل کرده و از همه مهمتر، سیاست‌های همانندسازی حکومت پهلوی به همراه جو خفقان و وحشت و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز و مسخ فرهنگی، ماحصل بیش از نیم قرن حکومت پهلوی بر این مردم بود.

#### ۶-۲- انقلاب اسلامی و مردم عرب

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، مردم عرب خوزستان انگیزه‌هایی قوی برای شرکت در انقلاب داشتند. زیرا آنان همانند مردم سایر مناطق کشور، از جور و ستم و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز حکومت پهلوی به ستوه آمده و رنج می‌بردند. به همین دلیل، همه قشرها به‌ویژه قشرهای شهری، در انقلاب اسلامی مشارکت فعال داشتند. در این میان، نقش کارگران به‌خصوص کارگران پالایشگاه آبادان، آموزگاران، دانشجویان و دانش‌آموزان برجسته‌تر از اقشار دیگر بود. جوشش انقلابی و مشارکت مردم در مقابله با حکومت نظامی در دو شهر آبادان و اهواز، اعتصابات پالایشگاه آبادان با نقش محوری آن در هدایت اعتصابات کارگری و همچنین فاجعه سینما رکس آبادان در این زمینه قابل ملاحظه است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، رأی مردم به جمهوری اسلامی در دوازدهم فروردین ۵۸، مبین نفرت و انزجار آنها از حکومت پهلوی و تأیید انقلاب اسلامی ایران بود. مردم عرب خوزستان در پرتو مشارکت فعال در انقلاب، برآورده شدن مطالبات خویش و مشارکت در حیات سیاسی و رفع تبعیض و تحقیر به جای مانده از رژیم پهلوی را در جمهوری اسلامی قابل تحقق می‌دانستند. به منظور مقابله با فقر فرهنگی، عده‌ای از جوانان به تأسیس کانون‌های فرهنگی در شهرهای خرمشهر، اهواز و آبادان پرداخته و بیشتر به کار فرهنگی از قبیل برپا کردن شب شعر مبادرت ورزیدند. عده‌ای دیگر نیز بر سردر ساختمانی در خرمشهر تابلوی "سازمان

سیاسی خلق عرب مسلمانان ایران<sup>۲</sup> را نصب کردند. در این اوضاع و احوال، حکومت عراق که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به وحشت افتاده بود، اقدام به تحریکاتی علیه جمهوری اسلامی نوپا کرد و به تشنج آفرینی در خوزستان پرداخت. از طرفی دیگر، عده‌ای که به خوزستان به عنوان سکوی پرتاب خویش می‌نگریستند، وجود تنش در منطقه و ناآرامی اوضاع را بهترین شرایط برای اجرای اهداف خود می‌دیدند. از این رو، علی‌رغم توافق نمایندگان استاندار با نمایندگان آیت‌... محمدطاهر خاقانی برای خلع سلاح کردن سازمان سیاسی و تعیین فرصت ۴۸ ساعته برای انجام این کار، در روز چهارشنبه نهم خرداد ۵۸، یعنی یک روز قبل از انقضای مهلت مقرر، با تصرف ساختمان سازمان سیاسی و کانون فرهنگی، موضوع به شکل دیگری فیصله یافت.

در هر صورت، حوادث سال ۵۸ خوزستان را به هیچ وجه نمی‌توان اقدامی علیه جمهوری اسلامی و یا حرکتی جدایی طلبانه تلقی کرد. زیرا هم آیت‌... خاقانی و هم اعضای کانون‌های فرهنگی و هیأت نمایندگی، همانند قاطبه مردم، افرادی وحدت طلب بوده و مطالبات خود را در چارچوب نظام جمهوری اسلامی قابل تحقق می‌دانستند. (۴۹) حوادث بعدی، به ویژه وقوع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و شهادت بیش از دوازده هزار خوزستانی در جریان جنگ و خنثی شدن توطئه‌ها و جمله معروف امام خمینی مبنی بر اینکه "خوزستان دین خود را به اسلام ادا کرده است" بهترین مؤید و گواه برگرفته فوق است. این موضوع را پژوهشگران و تاریخ‌نگاران غربی بدین گونه تأیید کرده‌اند:

«در دوران جنگ ایران و عراق واکنشی که صدام حسین از اهالی عرب تبار خوزستان انتظار داشت، پدیدار نشد، بلکه برعکس به‌رغم صدماتی که از جنگ متحمل شده بودند، وفاداری آنان به ایران هرگز مورد انکار قرار نگرفت.» (۵۰)

#### ۷-۲- جنگ تحمیلی

جنگ تحمیلی اثرات زیانباری بر مردم خوزستان، به ویژه مردم شهرستان‌های خرمشهر، آبادان، هویزه و بستان داشت. اگر سایر شهرهای ایران در نتیجه تغییرات حاصله از پیروزی انقلاب و حرکت عمومی کشور در جهت توسعه و رشد اقتصادی روند رو به افزایشی داشته‌اند، شهرهایی همچون خرمشهر و آبادان به دلیل خرابی‌های ناشی از جنگ و خالی شدن از سکنه،

روند نزولی را طی کرده‌اند. کاهش ظرفیت بندرخرمشهر و ناچیز بودن فعالیت آن، به همراه از دست دادن نقش محوری پالایشگاه آبادان در تولید فرآورده‌های نفتی و فقدان زمینه‌های جذب نیروی انسانی، وضعیت نامطلوبی را در این دو شهر به وجود آورد.

جنگ تحمیلی اثراتی منفی بر ترکیب جمعیتی مردم عرب خوزستان داشت. شروع جنگ موجب مهاجرت مردم شهرستان‌های آبادان، خرمشهر، بستان، شوش، سوسنگرد، هویزه و اهواز به سایر نقاط کشور گردید. علاوه بر تغییر در ترکیب جمعیت، به دلیل برقراری روابط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مهاجرین با جامعه میزبان، در خصوصیات فرهنگی آنان نیز تغییراتی ایجاد شد. ترکیب جمعیتی شهرهایی همچون اهواز، سوسنگرد و شوش به علت بازگشت سریع مهاجرین (پس از فتح خرمشهر) به خانه و کاشانه خویش تغییر چندانی نکرد، فقط مردم شهرستان‌های هویزه و بستان و بخشی از مردم سوسنگرد به دلیل نزدیکی اهواز، در این شهر اقامت گزیدند. ضمن اینکه عمده افراد غیربومی این مناطق، به زادگاه اصلی خویش بازگشتند.

به دلیل طولانی بودن دوره جنگ و مرزی بودن شهرستان‌های آبادان، خرمشهر، هویزه و بستان و هم‌چنین خرابی‌های فراوان این مناطق، بازگشت مردم به این شهرها به سال‌های بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ (سال ۱۳۶۷) مربوط می‌شود. در این روند، صرف‌نظر از هویزه و بستان که ترکیب جمعیتی آنها همانند قبل از جنگ ثابت ماند، در دو شهر آبادان و خرمشهر (به‌ویژه آبادان) ترکیب جمعیتی نسبت به قبل از جنگ تغییر محسوسی داشت. با وجود این، هنوز قشرهای مرفه این دو شهر به زادگاه خویش بازنگشته‌اند.

نابودی بخش قابل توجهی از نخلستان‌های آبادان و خرمشهر و شور شدن آب رودخانه‌ها که ناشی از اجرای پروژه‌های کشت و توسعه نیشکر بود، باعث افول فعالیت‌های کشاورزی در این دو شهر شد. فقدان مراکز صنعتی جدید و کاهش تجارت این شهرها، موجب گسترش دامنه فقر در گردید؛ به طوری که این دو شهر را حتی نمی‌توان با سال‌های قبل از جنگ مقایسه کرد.

جنگ تحمیلی با تمام مشکلات و مصائب خویش، باعث شد در عرصه اجتماعی وابستگی افراد به عشیره کمتر شود. زیرا آنها (به‌ویژه ساکنان روستاهای دور از شهر) دریافتند که بدون وجود عشیره و خارج از محدوده آن نیز قادر به اداره زندگی خویش و مقابله با سختی‌های روزگار هستند. دومین اثر جنگ تحمیلی در عرصه اقتصادی منعکس گردید. زیرا در نتیجه آوارگی و

مهاجرت قشرهای روستایی، گرایش به شغل‌هایی غیر از کشاورزی و فعالیت‌های خرده‌فروشی رواج یافت، به نحوی که در مقایسه با پیش از انقلاب، درصد پیشه‌وران و خرده‌فروشان عرب کمی افزایش پیدا کرد.

### ۳- ساختار سیاسی - اجتماعی

#### الف) بافت اجتماعی

مردم عرب خوزستان مدت‌هاست که زندگی کوچ‌نشینی را ترک کرده و با اقتصاد یکجانشینی خو گرفته‌اند. این مسأله در مناطق جنوبی استان خوزستان مانند آبادان و خرمشهر زودتر از سایر مناطق آغاز شد و از قدمت بیشتری برخوردار است. براساس سرشماری اجتماعی - اقتصادی مرکز آمار ایران در سال ۱۳۷۷، در مجموع ۲۵۰ خانوار عشایر عرب با جمعیت ۲۲۴۳ نفر کوچ‌رو هستند. (۵۱) این آمار در مقایسه با آمار سال ۱۳۶۶ (تعداد ۲۳۲ خانوار با جمعیت ۲۰۱۲ نفر) و با در نظر گرفتن متوسط نرخ رشد سالانه، بیانگر کاهش جمعیت کوچ‌رو عرب‌زبان در خوزستان است. از طرفی دیگر، در حال حاضر نزدیک به ۶۸٪ از مردم عرب خوزستان در شهرها و بقیه در روستاها زندگی می‌کنند. معیشت روستاییان متکی به اقتصاد کشاورزی است. با توجه به غلبه زندگی شهرنشینی و روستانشینی در جامعه عرب خوزستان و اندک بودن جمعیت کوچ‌رو، اطلاق نام "عشایر" به مردم این منطقه و یا در نظر گرفتن آنها به عنوان مجموعه‌ای از قبایل و عشایر، با تعریف ارائه شده از مفهوم عشایر مغایرت دارد. بنابراین، در این نوشتار واژه عشایر به‌طور تلویحی به کار می‌رود. آنچه در بافت اجتماعی جامعه عرب خوزستان جریان دارد، وجود روابط عشیره‌ای است که علی‌رغم اضمحلال زندگی کوچ‌نشینی و پیدایش طبقات و اقشار جدید، کماکان به حیات خود ادامه می‌دهد. وجود این قبیل روابط در مناسبات مردم عرب، تاکنون نتش بازدارنده‌ای را در پیشرفت و تعالی فرهنگی و اجتماعی این منطقه ایفا کرده است. این مناسبات قبل از آنکه علت باشد، خود معلول است. مهمترین عوامل پایداری روابط عشیره‌ای در میان عرب‌ها به شرح زیر خلاصه می‌شود:

- ۱- شرایط تاریخی حاکم بر جامعه عرب خوزستان و عدم پیدایش طبقه تجار و سرمایه‌داران بزرگ در میان آنها ۲- تمایل حکومت پهلوی به اتقیاد و کنترل مردم عرب از طریق

تسلط بر شیوخ ۳- تمایل مفرط شیوخ عرب به حفظ قدرت و شوکت خود و تأکید آنها بر پیوندهای خونی و طایفه‌ای ۴- کم بودن تعداد تحصیل‌کردگان و روشنفکران نسبت به جمعیت ۵- طولانی بودن زمان دادرسی دعاوی در محاکم قضایی و آشنا نبودن توده مردم (به‌ویژه روستاییان) به زبان فارسی برای دفاع از خود که آنها را وادار می‌سازد برای حل اختلافات، به ساختار عشیره‌ای و شیوخ و ریش‌سفیدان متنفذ مراجعه کنند ۶- فقر اقتصادی و کم بودن تعداد شاغلین بومی در دستگاه‌های دولتی به نسبت جمعیت و در نتیجه، وابستگی آنان به ساختار عشیره‌ای؛ زیرا استقلال اقتصادی افراد و عدم وابستگی مالی به عشیره، نقش مهمی در گسستگی روابط عشیره‌ای دارد ۷- حفظ هویت قومی و ایلی؛ زیرا بسیاری از افراد حفظ روابط عشیره‌ای و به تبع آن، وجود عشیره را یکی از راه‌های حفظ هویت قومی دانسته و به تقویت آن می‌پردازند و ۸- احساس محرومیت نسبی در جامعه قومی عرب. طبق نظر جامعه‌شناسان، هر قدر میزان احساس محرومیت در یک قوم بیشتر باشد و آن قوم احساس کند فرهنگ و زبان و ارزش‌هایش مورد تعرض و استحاله قرار گرفته است، گرایش به حفظ فرهنگ و آداب و رسوم قومی در آن قوم تشدید می‌شود که در حالت افراطی، این گرایش و تمایل به شکل قوم‌مداری متجلی خواهد شد. هر چند سازمان اجتماعی جامعه قومی عرب به علت پراکندگی جغرافیایی، تقسیم کار، تنوع مشاغل، رشد شهرنشینی و گسترش ارتباطات، خصلت بسته و سنتی خود را تا حدود زیادی از دست داده است، اما در عین حال این سازمان دارای تقسیماتی است که در زیر به معرفی آنها می‌پردازیم:

۱- بیت: کوچک‌ترین واحد سازمان اجتماعی قوم عرب خوزستان، بیت است. بیت از چند خانوار که از نیای واحد باشد، تشکیل می‌شود و معمولاً بسته به تعداد افراد آن، نیای واحد آنها به جد دوم یا سوم محدود می‌شود.

۲- حموله: حموله از مجموعه چند بیت تشکیل یافته که دارای نیای مشترک هستند. این نیا معمولاً به چهار یا پنج جد برمی‌گردد و متناسب با کثرت و یا قلت افراد تغییر می‌کند.

۳- عشیره: عشیره مجموعه‌ای از چند حموله است که الزاماً همه افراد آن از نیای واحد نیستند. فقط هسته اصلی تشکیل دهنده عشیره که به صورت موروثی شیخ از میان آنها انتخاب می‌شود، از جد مشترک هستند. یک عشیره ممکن است افراد دیگری را که از عشیره خود بریده و جزء عشیره جدید شده‌اند، به عنوان افراد عشیره خود بپذیرند. این امر که به صورت دسته‌جمعی انجام می‌شود، در قالب الحاق یک یا چند بیت یا یک حموله صورت می‌گیرد.

در گذشته، در برخی موارد افراد غیر عرب به منظور حفظ و صیانت خویش در مقابل تعديات طوایف دیگر و ایجاد ضمانت‌های جمعی، درخواست الحاق به عشیره‌ای را نموده و در نهایت، جزء آن عشیره شده‌اند و به هنگام جمع‌آوری و پرداخت فصل (دبه یا جبران خسارت)، همانند دیگر اعضای عشیره سهم خود را نیز داده‌اند.

هر عشیره بیرقی مخصوص خود دارد که با رنگ و نوشته‌هایش از بیرق سایر عشایر متمایز می‌شود. احترام به بیرق به منزله احترام و ارج‌گذاری به عشیره است. به همین دلیل هرگونه اهانت به آن، از قبیل نیرواندازی و غیره، بی‌حرمتی به عشیره تلقی شده و مستوجب "فصل" است. در حال حاضر، بیرق فقط در مناسبت‌های خاص از قبیل فوت بزرگ عشیره و یا یکی از افراد شورای ریش‌سفیدان عشیره و یا بزرگ‌ترین و متنفذترین فرد حمله‌های تحت پوشش، برافراشته می‌شود.

۴- طایفه: طایفه از چندین عشیره تشکیل شده است و هسته اصلی تشکیل دهنده آن، عشایری با نیای واحد است؛ اما عشایر دیگر نیز می‌توانند جزء این طایفه شوند. معمولاً پیوستن حمله‌های مختلف به یک عشیره و یا عشیره‌های مختلف به یک طایفه، تابع خوشنامی، قدرت اقتصادی، همجواری و شخصیت و درایت شیخ طایفه در حل و فصل منازعات می‌باشد.

۵- قبیله: قبیله از مجموع چند طایفه و چندین عشیره تشکیل شده است. وجود یک قبیله، به معنی همخونی تمام افراد آن نیست. گاهی نیز در نتیجه وحدت سیاسی چند طایفه و عشیره، یک قبیله تشکیل می‌شود. (همانند قبیله محسن که در زمان شیخ خزعل توسط او و از عشایری خارج از دایره نفوذ قبیله بنی کعب موجودیت یافت).

با وجودی که در تقسیمات مزبور پس از عشیره، طایفه و قبیله قرار دارد، اما شیخ عشیره در وظایف ذی‌ربط، اختیار تام دارد. رابطه او با طایفه و یا قبیله فقط به هنگام طرح اختلافات و منازعات مهم و بزرگ است که در محدوده ریش‌سفیدان و شیخ عشیره قابل حل نبوده و برای حل و فصل آنها به شورای بزرگان طایفه یا قبیله ارجاع می‌شود. اعطای خلعت به بازماندگان شیخ عشیره، معمولاً توسط شیخ آن قبیله و یا بزرگ قبیله انجام می‌پذیرد. به همین دلیل، حتی قبیله را باید به عنوان مجموعه‌ای از عشایر و طوایف مستقل و جدا از هم در نظر گرفت. از این‌رو، به هنگام ذکر نام قبایل و عشایر عرب خوزستان نمی‌توان موضوع را به چند قبیله محدود کرد، زیرا عشایر و طوایف فراوانی هستند که در عین استقلال، از قبیله‌ای تابعیت می‌کنند ولی تابع

طایفه خاصی نیستند. با این توضیح، قبیله‌های بزرگ خوزستان شامل: قبیله بنی‌طُرف (در غرب)، قبیله آل‌کثیر (در شمال) و ده‌ها طایفه و عشیره دیگر است.

با کاهش قدرت اقتصادی شیوخ و تضاد منافع میان افراد عشیره و با توجه به پراکندگی عشیره در نقاط مختلف، که گاهی این پراکندگی به ده‌ها و شاید صدها کیلومتر می‌رسد، قدرت سیاسی شیوخ رو به افول نهاده است. در سال‌های آخر حکومت پهلوی به دلیل همکاری اکثر شیوخ با رژیم، جایگاه و منزلت آنها نزد مردم به پایین‌ترین حد خود رسید، اما در حال حاضر در میان توده مردم از احترام نسبی برخوردارند.

علی‌رغم اینکه در تقسیمات قبیله‌ای بعد از عشیره، طایفه قرار دارد، هر عشیره از استقلال کامل برخوردار است و شیخ آن توسط ریش‌سفیدان عشیره تعیین می‌شود. او در محدوده عشیره خویش فقط در قبال شورای ریش‌سفیدان عشیره، مسئول و جوابگوست.

وظایف شیخ عشیره حل و فصل اختلافات بین افراد عشیره، شرکت در مراسم "فصل" به هنگامی که یکی از افراد عشیره با عشیره دیگری نزاع و اختلاف داشته باشد و همچنین شرکت در فاتحه‌خوانی و اعطای خلعت به بازماندگان متوفی به منظور خاتمه بخشیدن به سوگواری است. به همین دلیل، بسیاری از افراد و به‌ویژه افراد تحصیل‌کرده که به‌طور موروثی بعد از مرگ پدر کاندیدای ریاست عشیره می‌شوند، به سبب گرفتاری‌های حاصله از این کار یا به خاطر عدم اعتقاد به روابط عشیره‌ای، مسئولیت مزبور را تقبل نمی‌کنند. برخلاف دوره پهلوی، امروز به دلیل رشد آگاهی و وجود تجربه انقلاب و همچنین اختلاف منافع افراد با یکدیگر، شیخ عشیره نه تنها قادر به تحمیل آرا و نظریات خود به توده عشیره نیست، بلکه سخن او ممکن است در خاندان او و حتی عموزادگان نیز مورد پذیرش قرار نگیرد. برای مثال، در انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد ۱۳۷۶، مردم عرب برخلاف نظر و رأی شیوخ عمل کردند و به نامزد مورد نظر خود رأی دادند.

## ب) زبان

زبان مهمترین عامل هویت قومی مردم عرب ایران و عامل مهم همبستگی و وحدت میان آنهاست. به همین دلیل، در چند دهه اخیر، برخلاف دهه‌های اولیه قرن حاضر، در میان مردم و

به‌ویژه تحصیل‌کرده‌ها اهتمام فراوانی به حفظ زبان و زدودن واژه‌های ثقیل و فصاحت هرچه بیشتر آن به عمل می‌آید. زبان مردم عرب خوزستان، عربی است و از نزدیک‌ترین لهجه‌ها به قرآن کریم است. هرچند به دلیل عدم آموزش و نگرش جانبی و فرعی به آن، این زبان در میان مردم از شکوفایی و پویایی لازم بی‌بهره مانده است، اما با وجود این، بنا به دلایل متعدد، زبان مزبور، زبان گفتاری قاطبهٔ مردم باقی‌مانده و علاوه بر آن، برای روحانیون، طلبه‌های علوم دینی، روشنفکران، تحصیل‌کرده‌ها و شعرا، زبان نوشتاری نیز می‌باشد. فصیح‌ترین و شیواترین بیان این زبان در استان خوزستان، از آن مردم خرمشهر است. گویش آنها علاوه بر اینکه کلمات ثقیل کمتری دارد، از نظر تلفظ و لهجه به زبان فصیح عربی نزدیک‌تر است.

بنابراین، قرابت و نزدیکی گویش مردم عرب ایران با زبان فصیح عربی به آنها این امکان را داده است که تقریباً همهٔ گویش‌های زبان عربی را بفهمند و دیگر اعراب نیز مستقلاً زبان هموطنان عرب ما را به خوبی درک کنند.

### ج) مذهب

ازجمله عوامل وحدت‌بخش در میان مردم عرب ایران که نقش مهمی در تشکیل و تکوین هویت قومی آنها دارد، اعتقاد به مذهب تشیع است. بیش از ۹۹٪ مردم عرب خوزستان شیعه اثنی‌عشری هستند و این اعتقاد علاوه بر نقش آن در تحکیم پیوند میان آنها، عامل همگرایی و همبستگی این مردم با مردم سایر مناطق میهن نیز بوده است. شکست توطئه‌های بیگانگان در دوره‌های مختلف و اعتراض و مخالفت با آنها را باید در وحدت و یگانگی مذهبی مردم عرب ایران با سایر هموطنان آنها جست‌وجو کرد.

از آغاز گرویدن مردم عرب به مذهب تشیع، اطلاع دقیقی در دست نیست، اما آنچه مسلم است، این‌که خوزستان دروازهٔ تشیع ایران بوده و از طریق آن، مذهب تشیع در سایر نقاط کشور بسط و گسترش یافته است. (۵۲) مردم عرب خوزستان پای‌بند به اجرای فرائض دینی به‌ویژه نماز و روزه بوده و تشریف به خانه خدا و انجام مناسک حج در میان آنان متداول است. سادات به‌عنوان اولاد پیغمبر (ص) نزد آنها از احترام و جایگاه والایی برخوردارند، به همین دلیل در همه مسائل حق تقدم با آنان است و در مجالس در صدر می‌نشینند. حتی در حل و فصل اختلافات و



غالباً با هدف فیصله دادن به نزاع‌ها از وجود آنها استفاده می‌شود. این مردم ارادت و محبت خاصی نسبت به اهل بیت و ائمه معصومین(ع) دارند و بیشتر به نام حضرت عباس (ع) سوگند می‌خورند. آنها معتقدند که هر کس به دروغ قسم حضرت عباس را ادا کند، خیلی زود سزای قسم دروغ را خواهد دید. آنان مراسم تأسوعا و عاشورا را نیز به نحو شایسته برگزار می‌کنند.

چندین خانواده مسلمان غیر شیعی در بخش اروند کنار (قصبه‌ای از توابع آبادان) وجود دارند که در مجموع به پانصد نفر نمی‌رسند. به جز اینها، در حدود پنج هزار نفر از هموطنان عرب ایران، مندائی یا صائبی هستند. صائبین فرقه‌ای هستند که نام آنها سه بار در قرآن کریم ذکر شده است (در سوره بقره آیه ۶۲، سوره مائده آیه ۶۹ و سوره حج آیه ۱۷) و در هر سه آیه در ردیف مومنان، یهودیان و مسیحیان و در یک آیه (سوره حج) نیز هم‌ردیف بامجوس قلمداد شده‌اند. در همین آیه به صورت معطوف به مشرکان آمده که در مجموع نشان می‌دهد صائبین از اهل کتاب بوده و از مشرکان نیستند. (۵۳) "گزی" کتاب مقدس مندائی‌ها و "یحیی معمدان" پیامبر آنهاست. زبان دینی آنها آرامی است و گاهشمار (تقویم) خاص خود را دارند. مندائی‌ها در میان مردم عرب خوزستان در صلح و صفا زندگی می‌کنند و روابط میان آنها موّدت‌آمیز است. آنها همانند همه اقلیت‌ها از معاضدت و تعاون بالایی برخوردار هستند. به همین علت، در میان آنها افراد تهیدست و فقیر به ندرت دیده می‌شود.

انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

#### د) آداب و رسوم

مردم عرب خوزستان خود را جزئی جدایی‌ناپذیر از ملت بزرگ ایران می‌دانند. گواه این مدعا، تمایل و گرایش شدید آنها به دفاع از کشور در دوره‌های مختلف تاریخی از جمله دوره شیخ فارس (به هنگام تعیین سرحدات توسط کمیسیون ارض روم)، ایستادگی حاج جابرخان در جنگ ایران و انگلیس و بالاخره، بارزتر از همه، دوره جنگ تحمیلی است. آنها خود را فرزندان حضرت اسماعیل(ع) می‌دانند. به همین جهت به پاکی خون و فصاحت بیان و شعر و شمشیر و اسب و بیشتر از همه به نسب خود افتخار می‌کنند.

در میان مردم عرب، پیوندهای خونی مستحکمی وجود دارد. آنها با افرادی که در جد سوم یا چهارم مشترک هستند روابط نزدیکی دارند و علاوه بر اینکه آنها را عموزاده خطاب می‌کنند، در

سختی‌ها و شداید و به‌ویژه در مراسم فاتحه‌خوانی یکدیگر حضور فعال دارند. این ویژگی خاص جوامع عشیره‌ای است و علاوه بر جنبه‌های مثبت و سازنده آن، که باعث تحکیم روابط، معاضدت و همیاری میان افراد است، گاهی باعث تشدید اختلافات و گسترش دامنه منازعات و بروز کشمکش و نزاع‌های دسته‌جمعی نیز می‌شود.

عرب عموماً سرسخت و مساوات‌جوست. شرایط زندگی و محیط خاص صحرا، صفت مساوات‌جویی را در همه آنان ایجاد کرده است. حاج عبدالغفار نجم‌الملک در سفرنامه خود در سال ۱۲۹۹ ه. ق. در این باره می‌نویسد:

«جسارت اهل فلاحیه به قسمی است که هر وقت "شیخ‌المشایخ" را نخواهند کفکش او را جفت نموده می‌گویند: بسم‌الله برو و او دیگر جرأت ماندن ندارد.» (۵۴)

عزت نفس این مردم آن‌چنان است که حتی در سخت‌ترین شرایط و در اوج تنگدستی، به ذلت و خواری تن نمی‌دهند. ژاک دمورگان، باستان‌شناس معروف که در سال‌های ۱۸۳۶ تا ۱۸۳۸ جهت کاوش در تپه‌های شوش به خوزستان سفر کرده، در این باره چنین می‌نویسد:

«اعرابی که در ناصری [هواز] ساکن هستند، مانند سایر اعراب، تکبر و غروری تحمل‌ناپذیر دارند. آنها یا شبان هستند یا شتربان، یا قاطرچی و یا قایقران، ولی به هیچ قیمت، حتی در مقابل تمام طلاهای دنیا هم حاضر به حمل یک کوله‌بار نیستند. هرگز به کارهای دستی مبادرت نمی‌کنند و در حرفه‌هایی هم که اختیار می‌نمایند تکبری بسیار از خود نشان می‌دهند و چنان وانمود می‌کنند که نه از روی احتیاج بلکه به حکم اجبار بدان کار مشغولند.» (۵۵)

از دیگر خصصت‌های عرب‌ها مهمان‌نوازی آنهاست. نزد آنان، مهمان بسیار عزیز و گرامی است و بهترین غذا را برای پذیرایی از او مهیا می‌کنند و تا زمانی که فرد نزد آنها مهمان است، از مصونیت کامل برخوردار است؛ حتی اگر قبلاً در حق میزبان مرتکب جسارت و یا تعدی شده باشد. حاج عبدالغفار نجم‌الملک در سفرنامه خویش از مهمان‌نوازی این مردم در طول سفرش به این منطقه یاد می‌کند که چگونه میزبان با وجود کمی بضاعت و نداری به پذیرایی از او برخاسته است. لایارد، جهانگرد انگلیسی نیز در سفرنامه‌اش مشاهده خویش را در این باره به رشته تحریر

درآورده است. او می‌نویسد:

«صحت قول و وفاداری به عهد و پیمان از دیگر خصلت‌های این مردم

است.»

سرپرسی سایکس در این باره می‌نویسد:

«یکی از مزایای اعراب صحت قول و وفاداری آنها نسبت به انجام تعهدات

خود میباشد و هر مبلغ پول که بررسی شود [بیعانه] به آنها بپردازند، جنس مورد

معامله را طبق قرارداد در راس موعد تحویل می‌دهند.» (۵۶)

پای‌بندی به اصول اخلاقی، غیرت، کرم و گشاده‌دستی، همکاری و تعاون و هم‌چنین جدیت در کار، از دیگر خصلت‌های قوم عرب خوزستان است. حاج عبدالغفار نجم‌الملک و احمد کسروی و بارون دوبد از اعمال منافی عفت و کارهای زشت برخی شهرها در نوشته‌های خود یاد کرده و آنها را مذمت می‌کنند، ولی درباره شهرهای عرب‌نشین حتی به یک مورد از این‌گونه اعمال اشاره‌ای نکرده‌اند.

معمولاً مردم عرب خوزستان به غیرعرب زن نمی‌دهند، هرچند در حال حاضر موارد بسیار اندکی از وصلت دختران عرب با مردان غیرعرب مشاهده شده، اما در گذشته این امر مطرح نبوده است. حاج عبدالغفار نجم‌الملک در این باره می‌نویسد:

«کلیه اعراب خوزستان دختر به عجم نمی‌دهند و این قسم مواصلت، ننگی

است برای آنها.» (۵۷)

طلاق در میان زنان عرب مرسوم نیست و آن را مذموم می‌دانند. به همین دلیل، میزان طلاق در میان این مردم بسیار پایین است. مهمترین عید مردم عرب خوزستان، عید فطر است که مراسم آن را با شکوه خاصی برگزار می‌کنند. از روز بیست و دوم ماه رمضان خرید پوشاک، آجیل و شیرینی جهت عید آغاز می‌شود و معمولاً تا یک هفته بعد از عید به دید و بازدید بزرگان و بستگان و آشنایان می‌پردازند. در ایام عید کدورت‌ها را برطرف می‌سازند و آشتی‌ها و تجدید دیدارها صورت می‌گیرد. آنان عید فطر را نه فقط یک عید مذهبی، بلکه سنتی کهن می‌دانند.

در میان مردم عرب خوزستان و به‌ویژه در روستاها، حل و فصل اختلافات و منازعات از طریق "فصل" انجام می‌گیرد. "فصل" به معنی فیصله بخشیدن به نزاع‌ها و پرداخت خسارت به

طرف صاحب حق است. مراحل اولیه فصل با شکایت فرد نزد شیخ عشیره آغاز می‌شود و شیخ با دعوت از طرف مقابل و معمولاً با حضور بزرگان عشیره، به بررسی موضوع پرداخته و تلاش می‌کند در چارچوب عشیره و با روش‌های کدخدامنشی مسأله را فیصله بخشد. هنگامی که طرفین دعوا از دو عشیره مختلف باشند، موضوع در حضور شورایی از شیوخ بنایفه یا قبیله مطرح و خسارت یا فصل آن عمل تعیین می‌شود و محکوم مجبور به پرداخت آن می‌گردد. مبنای تعیین خسارت، عرف عشایر و رأی بزرگان حاضر در جلسه است. معمولاً به منظور حل سریع منازعات، یک نفر سید آشنا و مطلع به این امور و شخص خیره و مجرب در امور فصل نیز حضور دارند. مردم عرب تمایل عمومی به حل و فصل اختلاف‌ها از طریق "فصل" دارند. گاهی نیز دادگاه‌ها برخی مناقشات را به عرف عشایر ارجاع می‌دهند.

#### ۴) شعر عرب

نزد مردم عرب خوزستان، شعر و شاعری از اهمیت و جایگاه خاصی برخوردار است. علاقه و میل آنها به شعرسرایی و احترام خاص آنها به شاعر، بیانگر منزلت و شأن شعر در میان آنان است. در مراسم عروسی و جشن و سرور، در اعیاد دینی و در مراسم فاتحه‌خوانی شعرا حضور فعال دارند و اگر بگوییم شعرسرایی جزئی از زندگی هموطنان عرب ماست، سخن‌گزافی نگفته‌ایم.

شاعرانی همچون ابونواس اهوازی، که جزء شاعران مشهور و نام‌آور زبان عربی است، شعرای هویزه و دورق، که بنیانگذار "شعربند" بوده‌اند، شهاب‌الدین موسوی معروف به ابن معتوق که و کسکل، شرق‌شناس مشهور، پژوهش‌های بسیاری درباره شعر او انجام داده است، دعبل خزاعی، حسن بن عبدالله عسکری، ابن سکیت و ابو هلال عسکری (دو نفر اخیر به عنوان ادیب مشهورند)، ابوالعیناء القاسم الهاشمی ادیب و شاعر و ابوالحسن علی بن العباس المجوسی طبیب نام‌آور که همگی تألیفات ارزشمندی از خود به یادگار گذاشته‌اند، به همراه خیل عظیم شاعران دوران معاصر همچون طاهر اسحق قیم، ملافاضل سکرانی، حمد العطوی، احمد الحاج ناصر، ملا ابراهیم دیرابی، موسی جرفی و دکتر پورعباسی مبین میراث فرهنگی غنی این خطه از میهن ما هستند.

## خلاصه کلام

جامعه عرب خوزستان، جامعه‌ای نیمه سنتی است؛ زیرا بخش اعظم مردم ترجیح می‌دهند مناقشات و اختلافات خود را از طریق سازمان سنتی عشیره‌ای و "فصل" حل کنند. زن به نقش و جایگاه واقعی خود دست نیافته و بسیاری از حقوق او مورد تعرض واقع می‌شود. در برخی روستاها، دختران از حق انتخاب همسر محرومند و این حق از آن عموزادگان است که برای او همسر تعیین کنند و یا او را تا پایان عمر بدون همسر نگهدارند. علی‌رغم کاهش میزان بی‌سوادی در کشور، طی چند دهه اخیر به دلیل مشکلات ناشی از آموزش دو زبانه، هنوز تعداد قابل ملاحظه‌ای از مردم این خطه از میهن اسلامی بی‌سوادند و یا در سال‌های اولیه دبستان ترک تحصیل می‌کنند. این در حالی است که جوامع دیگر که در صد سال گذشته به مراتب سنتی‌تر از جامعه عرب خوزستان بودند، مسیر توسعه را سریع‌تر طی می‌کنند و با رها کردن سنت‌های غلط و مظاهر و ارزش‌های منسوخ، در راه تعالی گام برمی‌دارند. بخش قابل توجه این عقب ماندگی را باید در سیاست‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی رژیم پهلوی جست‌وجو کرد.

علی‌رغم اینکه پس از انقلاب اسلامی، تعداد راه‌یافتگان عرب به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی افزایش محسوسی داشته و در نتیجه مساعی و لیاقت جوانان، بر تعداد شاغلین عرب در بخش‌های دولتی کمی افزوده شده است، درصد دانشجویان و پزشکان عرب، فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و هم‌چنین تعداد کارمندان عالی‌رتبه بومی در بخش‌های دولتی و حتی مشاغل و مناصب کلیدی استان، در بهترین حالت به مرز ده درصد جمعیت استان نمی‌رسد. هم‌چنین طبقات مرفه، مانند بازرگانان بزرگ، کارخانه‌داران، پیمانکاران، صاحب‌منصبان دولتی، پزشکان، مهندسان، قضات، وکلا و کارمندان عالی‌رتبه برخلاف جمعیت شصت درصدی آنها، حداکثر به شش درصد نمی‌رسند. این در حالی است که تعداد بازرگانان بزرگ، کارخانه‌داران و پیمانکاران حتی به مرز دو درصد هم نمی‌رسد.

شاید همانند مناطق عشایری، تخصیص درصدی از سهمیه دانشگاه‌ها، مخصوصاً دانشگاه اهواز، به فرزندان این مرز و بوم و اجرای اصول معوقه قانون اساسی و استفاده از نیروهای بومی در تصدی مشاغل کلیدی و سپردن کار به مردم، بتواند تا حدودی عقب‌ماندگی‌های ناشی از سیاست‌های گذشته را تعدیل کند.

**منابع و یادداشت‌ها:**

- ۱- عزت‌الله نگهبان، شوش، کهن‌ترین مرکز شهرنشینی جهان، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۵، ص ۱۳.
- 2- Par clement Hurat et louis Delaporte, *L'Iran antique; Elam et perse et la civilisation Iranienne*, nouv, ed - paris: A: michel, 1943.
- ۳- جهانگیر قائم‌مقامی، تطورات نام سرزمین خوزستان، مجله بررسی‌های تاریخی، مجله تاریخ و تحقیقات ایران‌شناسی، نشریه ستاد بزرگ ارتشداران - کمیته تاریخ، سال سوم، شماره ۶، بهمن - اسفند ۱۳۷۴، ص ۱۷۱.
- ۴- جهانگیر قائم‌مقامی، مردم و زبان مادی‌ها، کتاب ژول آپیر، ص ۱۵۹.
- ۵- ابوجعفر محمدبن جریر طبری، تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی؛ تصحیح و توضیحات محمد روشن، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶، ذیل عنوان "خبر گشادن اهواز".
- ۶- جهانگیر قائم‌مقامی، همان، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.
- ۷- بهاء‌الدین خرمشاهی، قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه‌نامه، تهران، انتشارات نیلوفر و انتشارات جامی، ۱۳۷۴، ص ۲۰۲، به نقل از تفسیر قرطبی. نیز ن.ک. به: العلامة ابن المنظور المصری، لسان‌العرب، المجلد الاول، چاپ افست، نشر الادب الحوزة، قم، ۱۴۰۵ ه.ق، ص ۵۸۷.
- ۸- یوسف عزیزی بنی‌طرف، قبایل و عشایر عرب خوزستان، چاپ دوم، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۷۲، ص ۵.
- ۹- احمد کسروی، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص ۱۳۱.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- احمد کسروی، "عرب‌ها در خوزستان"، مجله آینه، سال اول، شماره یکم، تیرماه ۱۳۰۴، ص ۳۹.
- ۱۲- ابودلف سعیرین مهلهل خزرچی، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۲، ص ۷۱.
- ۱۳- هنری فیلد، مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریاد، تهران، انتشارات ابن‌سینا، فرانکلین، سال ۱۳۴۳، صص ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۰۰ و ۷۸۰. نیز ن.ک. به: مجموعه آگاه، "ایلات و عشایر"، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، صص ۲۹، ۳۰، ۳۱ و ۲۰۱.

- ۱۴- آمارنامه استان خوزستان، سال ۱۳۷۷، انتشارات سازمان برنامه و بودجه استان خوزستان، ص ۴.
- ۱۵- مصطفی انصاری، تاریخ خوزستان (۱۸۷۸ تا ۱۹۲۵)، ترجمه محمد جواهرکلام، تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۷، ص ۱۷۷.
- ۱۶- احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، چاپ چهارم، تهران، انتشارات گام - پایدار، ۱۳۵۶، ص ۲۰۸.
- ۱۷- جمعیت شهرستان‌های آبادان و خرمشهر در سال ۱۳۵۵ به ترتیب ۳۳۵۰۰۰ نفر و ۱۳۹۰۰۰ نفر بود، حال آنکه بعد از گذشت بیست سال براساس آخرین سرشماری سال ۱۳۷۵، جمعیت این دو شهر به ترتیب ۲۵۲۰۴۷ نفر و ۱۲۹۳۴۶ نفر شده است. با احتساب متوسط نرخ رشد جمعیت کشور در دو دهه مزبور، مشخص می‌شود که حداکثر ۱/۳ سکنه این دو شهر به زادگاه خویش بازگشته‌اند.
- ۱۸- غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف مصاحب، جلد دوم، حرف "ع"، ذیل مدخل عرب، صص ۱۷۰۸ و ۱۷۰۹.
- ۱۹- احمد کسروی، پیشین، ص ۴۰.
- ۲۰- فرهاد نعمانی، تکامل فنودالیسم در ایران، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۸، جلد اول، ص ۴۱۳.
- ۲۱- بارون دوپد، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۳۱۸.
- ۲۲- احمد کسروی، پیشین، ص ۷۰.
- ۲۳- علی‌رضا قلی، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۵۷.
- ۲۴- احمد کسروی، پیشین، ص ۱۳۹.
- ۲۵- همان.
- ۲۶- همان، صص ۱۴۱ و ۱۴۵.
- ۲۷- و. کسکل، والیان هویزه، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران، کتاب گستره تاریخ و ادبیات، نشر گستر، ۱۳۶۴، ص ۷۸.
- ۲۸- بارون دوپد، همان، ص ۳۱۸.
- ۲۹- محمداسماعیل رضوانی، "خرمشهر در گذرگاه زمان"، مجله بندر و دریا، سال دوم، شماره هفتم نیمه خرداد ۱۳۶۵. نیز ن.ک. به: احمد کسروی، پیشین، ص ۱۷۴.

- ۳۰- علیرضا کمری، بازیابی یک واقعه، خرمشهر ۱۳۷۳ ه.ق، تهران، مؤسسه انتشارات سوره، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲.
- ۳۱- یاور فراهانی، جنگ ایران و انگلیس در محمره (خرمشهر)، چاپ دوم، تهران، انتشارات پاپیروس، بهار ۱۳۷۵، ص ۱۲.
- ۳۲- احمد کسروی، پیشین، ص ۱۹۰.
- ۳۳- علی توذیپور، بررسی سازمان قدرت جامعه عشایری عرب استان خوزستان، مجله رشد، سال دوم، تابستان ۱۳۷۰، نشریه گروه علوم اجتماعی دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی علوم اجتماعی، ص ۶۷. ن.ک. به: حمید سیاح، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به تصحیح سیفا... گلکار، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، صص ۲۲۰ و ۲۲۱.
- ۳۴- مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۲.
- ۳۵- همان، ص ۲۳۰.
- ۳۶- احمد کسروی، پیشین، ص ۲۰۹.
- ۳۷- ملک الشعراى بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسى ایران، ۲ جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، جلد دوم، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.
- ۳۸- مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۵.
- ۳۹- همانجا.
- ۴۰- احمد کسروی، پیشین، ص ۲۳۰.
- ۴۱- رضا پهلوی، سفرنامه خوزستان، تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسى دوران پهلوی، ۱۳۵۲، ص ۳.
- ۴۲- سر پرسی لورین، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی‌مهرآبادی، تهران، انتشارات فلسفه، ۱۳۶۳، ص ۲۰.
- ۴۳- همان، ص ۱۷۵.
- ۴۴- رحیم‌زاده صفوی، اسرار سقوط احمد شاه، خاطرات رحیم‌زاده صفوی به کوشش بهمن دهگان، تهران، نشر فردوسی، ۱۳۶۲، ص ۱۳۱.



- ۴۵- حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، جلد سوم، ص ۱۷۶.
- ۴۶- شاید بهترین سند برای شناخت چگونگی تغییر سیاست انگلیس، کتاب خاطرات سرپرسی لورین، وزیر مختار انگلیس در ایران در آن دوره و طراح اصلی سیاست مزبور است. ن.ک. به پی‌نوشت شماره ۴۰.
- ۴۷- به نقل از: مجله آرش، شماره ۴۱، ص ۸.
- ۴۸- علی نودرپور، همان، ص ۶۷.
- ۴۹- ن.ک. به: روزنامه کیهان مورخ ۵۷/۱۲/۱۴، ص ۴ و روزنامه اطلاعات مورخ ۵۷/۱۲/۱۸ و ۵۸/۱/۶، ص ۵، به نقل از روزنامه جنگ ایران و عراق (پیدایش نظام جدید)، تهران، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵، صص ۳۱۵ و ۳۱۶.
- ۵۰- ژان پیردیگار، برنارد هورکاد، یان ریشار، ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۷، ص ۳۷۱.
- ۵۱- آمارنامه استان خوزستان، همان، ص ۶۳.
- مأخذ: مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی سرشماری اجتماعی - اقتصادی عشایر کوچنده سال ۱۳۶۶ و ۱۳۷۷.
- ۵۲- اشاره به سخنرانی آیه‌ا... خامنه‌ای در هیجدهم اسفندماه ۱۳۷۵، در حضور مردم خوزستان در استادیوم تختی اهواز.
- ۵۳- بهاء‌الدین خرمشاهی، همان، ص ۳۳۴، توضیحات سوره حج.
- ۵۴- حاج عبدالغفار نجم‌الملک، سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۱، ص ۱۰۷.
- ۵۵- ژاک دُمورگان، سفرنامه دُمورگان، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، تهران، کتابفروشی جمهوری، ۱۳۳۵، ص ۹۰.
- ۵۶- سرپرسی سایکس، ده هزار مایل در ایران یا سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت‌نوری، تهران، انتشارات لوحه، ۱۳۶۳، ص ۲۹۱.
- ۵۷- حاج عبدالغفار نجم‌الملک، همان، ص ۷۰.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی